

# از بهائیت چه میدانید؟

نویسنده: نادر پیمانی

Tel & Fax : (۸۵۸)۵۷۳ -۰۳۵۶  
[npaymai@gmail.com](mailto:npaymai@gmail.com) e-mail:

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳	آشنائی بانویسنده .....
۴	<b>بخش اول</b> - اسلام .....
۴	شیعه گری .....
۵	مهدی گری .....
۵	شیخی گری .....
۶	بابی گری .....
۱۳	ازلی گری .....
۱۴	حمایت دولت تزاری روس از فرقه بابی .....
۱۶	نمودار اسلام و فرقه های منشعب از آن .....
۱۷	بهائی گری .....
۲۲	<b>بخش دوم</b> - مروری به مطالب مندرج در کتاب های ایقان و اقدس .....
۲۲	کتاب ایقان .....
۲۴	کتاب اقدس .....
۲۴	۱ - مقدمه .....
۲۶	۲ - توصیف کتاب اقدس .....
۲۷	۳ - ترجمه آیاتی از کتاب اقدس .....
۲۹	۴ - ۵ - ۶ - تحت عناوین: ملحقات، رساله سؤال و جواب، تلخیص و تدوین حدود احکام .....
۲۹	۷ - یادداشت ها و توضیحات .....
۳۳	<b>بخش سوم</b> - نقدی بر نوشته های اقدس: .....
۳۳	تقلید از ادیان دیگر - عدم تساوی حقوق زن و مرد - موارد بدیهی و یاطنر آمیز .....
۳۹	قره العین .....
۴۲	پیوست .....
۴۹	سخنی با خواننده .....

## آشنائی بانویسنده

نادریمائی در شهر رضائیه (ارومیه) آذربایجان متولد شده و تحصیلات خود را در رشته مهندسی مکانیک در ایران و تخصص در توربین های آبی را با درجه فوق لیسانس در انگلستان به پایان رسانده، در ایران در بخش دولتی دارای مشاغل مختلف بوده، در سال ۱۹۷۸ بنا بر درخواست خود بازنشسته شده و به امریکا آمده و مشغول کار در رشته ساختمانی و نصب دستگاه های تولیدگرمازا انرژی خورشیدی برای ساختمان های مسکونی و تجاری و اداری شده. در مدت تقریباً سه دهه اقامت در امریکا شروع به مطالعه و پژوهش درباره تاریخ ایران و تاریخ ادیان نموده که حاصل سال ها مطالعه و تحقیق کتاب های بشرح زیر است:

- \* مهریگری (میترائیسم)
- \* تاریخ ایران (ایران بیست و پنج قرن در آئینه زمان)
- \* تاریخ آذربایجان (آتورپاتکان در آئینه زمان)
- \* ایرانیان و ترکان در عرصه تاریخ
- \* بررسی ادیان سه گانه سامی (ادیان ثلاثه)
- \* از بهائیت چه میدانید؟
- \* رضاشاه پهلوی «از آلاشت تا ژوهانسبورگ»
- \* محمدرضا شاه پهلوی و بازیگران دوران سلطنت او
- \* بابک فرزند آذربایجان و قهرمان ایران
- \* فرود تمدن بزرگ ایران، فراز حکومت بدوی تازیان
- \* سرزمین ایران، خاستگاه فرهنگ کهن

## بخش اول

### اسلام:

با توجه به وابسته و پیوسته بودن بهاییگری به بابیگری، شیخیگری، مهدیگری، شیعه گری و نهایتاً به اسلام لازم است برای بحث در مورد بهاییگری و چگونگی پیدایش آن سخن را از دین اسلام شروع و با ریشه یابی به ترتیب شعب و فرقه های منشعب از آن رامورد مطالعه قرار بدهیم.

دین اسلام در سال ۶۰۹ میلادی به وسیله محمد در مکه اعلام و بنا گردید. دین اسلام در زمان محمد و بعد از او در دوره خلفاء راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان، علی) تبدیل به حکومت اسلامی، و در زمان خلافت خانواده های بنی امیه و بنی عباس تبدیل به حکومت موروثی (سلطنتی) شد.

ایرانی ها به جهت مخالفت با خلافت و حکومت اعراب به صور مختلف شروع به مبارزه کردند، و برای ایجاد تفرقه اعلام نمودند که بعد از محمد خلافت حق علی بوده، بهمین جهت خود را پیروان علی (شیعه) نامیدند بنابراین اسلام به دوشاخه سنی و شیعه تقسیم شد. (مذهب سنی دارای چهار فرقه به نام های حنفی، شافعی، حنبلی، مالکی است) چون به جهت مبارزه با اعراب بیشتر نظر ایرانی ها جنبه سیاسی داشت به همین جهت برای ایجاد تفرقه تا آنجا که می توانستند در بوجود آمدن فرقه های مختلف می کوشیدند و باعث تشکیل شعب و فرقه هائی از قبیل زیدیه، امامیه، باطنیه، غلاة، علی الهی، ناجیه، ا سماعیلیه و... شدند که بیشتر رهبران این فرقه ها ایرانی ها بودند.

### شیعه گری:

بطوری که گفته شد ایرانی ها بعد از محمد خلافت را حق علی و بعد از او فرزندان و نوادگانش به ترتیب حسن، حسین، زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق، موسی کاظم، محمد تقی، علی النقی، حسن عسکری را بعنوان امام قبول داشتند.

بعد از کشته شدن امام حسین که ادعای خلافت داشت، بقیه امام ها از ترس خلفاء بنی امیه و بنی عباس، به همان اسم و مقام رهبر دینی شیعه ها و دریافت حق امام از پیروانشان، قناعت کرده و با تقیه (سازشکاری یا تظاهر بر خلاف عقیده) رفتار می کردند، حتی امام رضا سمت نیابت مأمون خلیفه عباسی را بعهده داشت.

شیعه گری در ابتدا جنبه سیاسی بی آلاشی داشت و اکثر پیروان مردان پاکدل و با ایمان و با عقیده بودند. ولی کم کم رنگ خرافی بخود گرفت، بطوری که امام ششم (جعفر صادق) که پنهانی ادعای خلافت را داشت به پیروان خود می گفت: «من چه خلیفه باشم و امور مسلمین را اداره بکنم، چه پیشوا و امام شیعیان باشم و درخانه ام بنشینم در هر حال منصوب و برگزیده خدا هستم» از این زمان به بعد امامت رنگ مقدس و معصوم و برگزیده شده از طرف خدا را به خود گرفت.

## مهدیگری:

امام یازدهم (حسن عسکری) در سال ۸۷۳ میلادی درگذشت، چون دارای فرزند نبوده که جانشین او بشود، این امر باعث اشکال و چنددستگی بین شیعه ها گردید، از این اوضاع آشفته و بلا تکلیفی یک شخص شیاد و دغلكاری به نام عثمان ابن سعید که یکی از پیشوایان مذهب شیعه و دارای پیروان و طرفداران زیادی بود استفاده کرد و چنین ادعا نمود:

«امام دارای فرزند پنج ساله بنام محمدابن الحسن بوده که از نظر ها غیب شده. در قیامت ظهور خواهد کرد و همه دشمنان خاندان علی و غیر شیعه ها را خواهد کشت و تمام فساد و ظلم و بی عدالتی را در دنیا از بین خواهد برد» و او را مهدی<sup>۱</sup> نامید، و به نقل از قول محمد حدیثی ساخته و چنین اظهار کرد: «امامان دوازده تن خواهند بود. آخرین آنها مهدی که از پسران فاطمه است و نام او با نام من و کنیه اش با کنیه من یکی است»

عثمان ابن سعید برای ظهور امام غایب علائم و نشانه هایی را به شرح زیر اعلام نمود:

\* موقع ظهور امام زمان، آفتاب از مغرب طلوع خواهد کرد.

\* مهدی از مکه ظهور خواهد نمود و یاران او که ۲۱۳ نفر هستند از نقاط مختلف در یک آن به دور او جمع خواهند شد.

\* شخص فریبکار (دجال) سوار بر خر در اصفهان پیدا خواهد شد.

\* گروهی از شیعیان با علم های سیاه از خراسان به راه خواهند افتاد

\* امام زمان شمشیر کشیده همه دشمنان خاندان علی و غیر شیعه ها را خواهد کشت و عدل و داد را در دنیا حکمفرما خواهد نمود.

سخافت و بی پایه و اساس بودن این مطالب کاملاً معلوم است و احتیاج به توضیح ندارد، بهر حال عثمان ابن سعید با این حرف ها و ادعا های دروغ مردم جاهل و نادان را اغفال کرد و گفت امام غایب من را نماینده خودش قرار داده و شما هر سئوالی و کاری دارید به من بگویید تا من به امام غایب بگویم و از او دستور بگیرم. ضمناً مال و وجوهی که حق امام است به من بدهید تا من به امام برسانم!، با این حقه بازی و دغلكاری عثمان ابن سعید خود را به نام باب یا میانجی بین امام غایب و امت شیعه قرار داد و سال ها بر کرده مردم جاهل و نادان سوار بود و آنها را می دوشید. بدین ترتیب با اعتقاد به برگزیده بودن امام ها از طرف خدا و غیبت امام دوازدهم و انتظار برای ظهور او «مهدیگری» در مذهب شیعه اثنی عشری پدیدار شد.

## شیخیگری:

عده ای از افراد شیعه که معتقد به اصول شیعه اثنی عشری (دوازده امامی) و غیبت امام دوازدهم بودند ولی جانشینی و نیابت عثمان ابن سعید را قبول نداشتند به نام متشرع یا اصولی نامیده می شدند، بعد از عثمان ابن سعید پسرش بنام محمد و سپس به ترتیب محمدحسین بن روح و محمد بن علی سیمری به نام ابواب اربعه مدت ۷۰ سال این دکان ریا و فریب را دایر نگاهداشته و پیشوای مردم غافل و جاهل بودند.

۱- عقیده به مهدی یا نجات دهنده سابقه تاریخی دارد. یهودی ها معتقدند که فردی از قوم یهود بنام «مشیخا» ظهور خواهد کرد و مسیحی ها هم معتقد به رجعت عیسی هستند. در هیچ کجای قرآن اشاره ای به مهدی نشده و این موضوع دروغی بیش نبوده که بوسیله عثمان ابن سعید ساخته شد.

محمدبن علی سیمری در سال ۹۴۳ میلادی درگذشت چون معتقد بود که ظهور امام زمان نزدیک است بنابراین جانشینی برای خود تعیین نکرد. چندین قرن طول کشید و از ظهور امام زمان خبری نشد. امت شیعه همچنان چشم به راه ظهور امام غایب و هرگروه تابع یا مقلد شیخی، آخوندی و ملایی بودند یکی از ملاهای بسیار رند و شیاد بنام شیخ احمداحسائی که دارای پیروان زیادی بود، چون میدان را خالی دید در سال ۱۸۰۶ میلادی با عنوان کردن اینکه روح امام می تواند در جسم شخصی حلول کند با این ادعا بعد از اینکه ۸۶۳ سال که از درگذشت محمدبن علی سیمری می گذشت مجدداً دکان باب یا میانجی بین امام غایب و امت شیعه دایرشد! و پیروان شیخ احمد احسائی به نام شیخیه معروف شدند بدین ترتیب فرقه «شیخیگری» به راه افتاد.

شیخ احمد احسائی در سال ۱۸۳۱ میلادی درگذشت و بعد از او شاگردش به نام سید کاظم رشتی که در شیادی و حقه بازی به اصطلاح دست استادش را از پشت می بست جانشین شیخ احمد احسائی (۱) و پیشوای فرقه شیخیه شد.

## بابیگری:

سید کاظم رشتی در سال ۱۸۴۳ میلادی درگذشت. چون او هم مثل سیمری معتقد بود که ظهور امام زمان نزدیک است بنابراین جانشینی برای خود تعیین نکرد به همین علت اختلاف بین پیروان فرقه شیخیگری پیدا شد و چند نفر از شاگردان سید کاظم رشتی ادعای جانشینی و پیشوایی فرقه شیخیه را کردند از آن جمله حاجی میرزا محمد کریمخان کرمانی و حاجی میرزا شفیع تبریزی بودند. بنابراین پیروان فرقه شیخیه دو قسمت شدند. عده ای حاجی میرزا محمد کریمخان را جانشین سید کاظم رشتی قبول داشتند و به نام کریمخانی معروف شدند، عده ای دیگر که معتقد بودند طبق گفته سید کاظم رشتی چون ظهور امام زمان نزدیک است پس جانشینی وجود ندارد و این گروه که پیرو میرزا شفیع تبریزی بودند به همان نام شیخیه باقی ماندند. با توجه به ایجاد شدن تفرقه و چند دستگی بین پیروان فرقه شیخیه جوانی بنام سید میرزا علی محمد فرزند آقا محمد رضا متولد سال ۱۸۱۹ میلادی که او هم مدتی شاگردسیدکاظم

رشتی بود در سال ۱۸۴۴ میلادی (صفحه ۱۹۷ کتاب اقدس) در شیراز ادعای باب یا میانجی بودن بین امام زمان و امت شیعه را نمود. چندین عامل باعث عنوان کردن چنین ادعای بی پایه و اساس بشرح زیر شده بود:

یک - اعتقادات موهوم و خرافی دین اسلام که به تدریج شدید تر و بدتر شده و به صورت شیعه گری، مهدیگری، شیخیگری در آمده بود، زمینه مساعدی را پدید آورده بود که مردم عامی و جاهل چنین ادعاهای دروغ و دواز عقل و منطق را بپذیرند.

<sup>۲</sup> - شیخ احمد احسائی و سیدکاظم رشتی که هر دو نفر دایر کننده دکان شیخیگری و مبتکر و مبدع عقیده حلول روح امام در جسم یک انسان، و همچنین نزدیک بودن ظهور امام غایب بودند، یعنی عملاً باعث ایجاد شدن فرقه بابی و بهایی شده اند. لذا این دو نفر بسیار مورد احترام باب و بهاء و عبدالبهاء ولی امر الله قرار گرفته و بارها از آن ها ستایش کرده و به نظر و نوشته هایشان که دروغ محض است به عنوان حجت و دلیل استناد نموده اند

دو - اختلاف و چند دستگی بین پیروان فرقه شیخیه

سه - دوران حکومت قاجاریه که باعث تسلط بیگانگان به ایران و بوجود آمدن وضع نابسامان در کشور و فقر و بدبختی ملت شده بود همه مردم ایران را مستأصل و مایوس و ناامید کرده بود. مردم که در زیر چنگال ظلم و ستم شاه و درباریان و حکام و دولتمردان قرار گرفته و راه فرار و نجاتی نمی یافتند، بنا به اعتقادات مذهبی تنها راه نجات را منوط به ظهور امام زمان و از بین رفتن آنهمه بدبختی و بیچارگی و بی عدالتی می دانستند!

چهار - باتوجه به گفته شیخ احمد احسائی که مدعی بود روح امام می تواند در جسم و قالب یک انسان حلول و ظاهر بشود!، از طرف دیگر مژده سید کاظم رشتی که گفته بود ظهور امام زمان نزدیک است.



Syyid Ali Muhammad (Bab)

سید علی محمد باب

پنج - علاوه بر موارد فوق و از همه مهمتر بی سوادی و بی اطلاعی اکثریت مردم و اعتقاد کور کورانه و جاهلانه و احمقانه به موهومات و خرافاتی که طی ۱۲۰۰ سال در مغزشان جای گرفته بود، بنابراین همه این عوامل زمینه را از هر لحاظ برای ظهور امام غایب فراهم کرده بود.

با توجه به وضع آشفته مملکت و جهل و نادانی اکثریت ملت، میرزا علی محمد خود را به نام «باب» (درب) یا میانجی بین امام زمان و امت شیعه نامید و عده ای را به دور خود جمع کرد، اگر باب دارای فهم و شعور و سواد درست

بودحتماً بهتر می توانست از موقعیت استفاده کرده و افراد بیشتری را به دور خود جمع کند. درباره بی مایگی باب و بی سوادی و جهالت توده مردم نویسنده ای نوشته است «اگر باب گوسفندی را می آورد و ادعا می کرد که روح امام زمان در جسم این گوسفند حلول کرده، به تحقیق عده ای ادعایش را قبول کرده و پیروش می شدند!» بهر حال با گرویدن عده ای افراد ساده لوح و چند نفر آخوند و ملای رند و شیاد به سید علی محمد، فرقه «بابیگری» به راه افتاد.

با توجه به گفته شیخ احمد احسائی در مورد امکان حلول روح امام در جسم بشر، و همچنین بنا به بشارت سید کاظم رشتی در مورد نزدیک بودن زمان ظهور امام غایب، باب چون اوضاع را مساعد دید کم کم به فکر امام زمان شدن افتاد!، چون شیخ احمد احسائی علانم و نشانه هایی را برای ظهور امام غایب عنوان کرده بود، باب به لحاظ تطبیق وضع خود با علایم ظهور، به همراه دونفر مریدانش پنهانی به مکه رفت تا از آنجا اعلام ظهور بکند و یکی از مریدانش به نام ملا محمد حسین بشرویه راهم به خراسان فرستاد تا زمانی که باب در مکه اعلام ظهور می کند بشرویه هم با عده ای با پرچم سیاه از خراسان به راه بیافتند.

باب در مکه نتوانست چند نفری را به دور خود جمع کند، لذا به ایران مراجعت کرد. موقع ورود به بندر بوشهر به دستور حسینخان نظام الدوله والی فارس دستگیر و دست بسته به شیراز منتقل شد و بنا به دستور والی با حضور چند نفر آخوند باب را به محاکمه کشیدند. چون باب جز گفتن جملات بی سروته و خواندن مناجات غلط به زبان عربی، حرف و دلیل منطقی در مورد ادعای خود نداشت، به دستور حاکم پایش را به فلک بستند و بعد از تنبیه رویش را سیاه کرده و در کوچه و بازار گردانیدند و به مسجد بردند. در مسجد باب در حضور جمعی از دعوی خود اظهار ندامت و پشیمانی نمود، باب مدتها خانه نشین و تحت نظر بود. بهائی ها این واقعه و توبه و اظهار ندامت باب را تحریف کرده و چنین نوشته اند:

عبدالحسین آیتی ملقب به آواره (۲) که یکی از پیروان باب و مریدان حسینعلی بهاء و مبلغین بنام بهاییگری بود در کتاب خود به نام کواکب الدریه فی مائراالبهائیه چنین نوشته است: «نتوانستند خدشه ای بر سخنان ایشان وارد نمایند بدانند که این کلمات نافی ادعا است یا مثبت آن» عبدالبهاء هم در مقاله سیاح چنین نوشته: «در سرمنبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید»

باب داری چندین نوشته بی سروته و سراپا غلط است از قبیل: تفسیر سوره کوثر، قیوم الاسماء، کتاب مبارک بیان، منتخبات آثار حضرت اولی، مهمترین آن ها کتاب بیان است که به دو زبان فارسی و عربی نوشته و بابی ها آنرا معجزباب و بجای قرآن قبول داشتند. چون باب سواد درستی نداشت و به لحاظ شگردکارش، یا به اصطلاح تسخیر احمق!، بیشتر نوشته هایش را به عربی غلط می نوشت و مسخره تر این که وقتی به نوشته هایش ایراد می گرفتند چنین می گفت: «صرف ونحو گناهی کرده و تاکنون در بند می بود، ولی چون من خواستم خدا گناهم را بخشید و آزادش گردانید!» (نظیر این حرف رابهاء الله هم در مورد نوشته هایش در صفحات ۹۸ و ۹۹ کتاب اقدس چنین گفته: «نوشته های مرانبایدباقاعده های صرف ونحوسنجد، بایدقاعده های صرف ونحورابانوشته های من بسنجد!»)

کتاب بیان که مهم ترین کتاب احکام باب است علاوه بر ایرادات و اشتباهات املائی و انشائی و صرف و نحوی بقدری بی معنی و بی منطق و باعث رسوائی بود که حسینعلی بهاء به غیر از چند مورد بقیه را باطل ساخت و بهائی ها تمام نسخ آنرا جمع آوری کردند (صفحه ۱۸۰ کتاب اقدس)

بهرحال باب با وجود چوب و فلک و تنبیه و اظهار ندامت و توبه، چون تعادل عقلی درستی نداشت و به هوس امام زمان شدن افتادودر سال ۱۸۴۴ میلادی اعلام امام زمان بودن کرد و پیروانش در شهرها و دهات مشغول تبلیغ شدند.

تعدادی از ملاها و آخوند های شیعه نامه ای به حاجی میرزا آغاسی صدراعظم نوشته و جلوگیری از اقدامات بابی هارا خواستار شدند. میرزا آغاسی دستور داد باب را به آذربایجان برده و در قلعه چهریق (درمرز ایران و ترکیه) زندانی کردند.

چون تقریباً سه سال از تاریخ ادعای باب گذشته بود و در این مدت پیروان باب از قبیل ملا حسین بشرویه، سید یحیی دارابی، ملا محمد علی قدوس، طاهره (قره العین) و چندین نفر دیگر با تبلیغ مردم را می شورانیدند، میرزا آغاسی فکر کرد چون باب در زندان است و مردم به درستی او را نشناخته و از گفتار و نظراتش مطلع نیستند به همین جهت ندانسته آلت دست پیروان باب می شوند. پس دستور داد که باب را به تبریز بیاورند و در حضور ولیعهد (ناصرالدین میرزا) و چندین نفر آخوند و ملا و مجتهد، باب را مورد بازخواست و سؤال و جواب قرار بدهند.

جریان کامل جلسه بازجویی و سؤال و جواب ها در کتاب های مختلف از قبیل: ناسخ التواریخ نوشته محمد تقی لسان الملک، قصص العلماء نوشته میرزا محمد تنکابنی، اتفاقات اخیر ایران نوشته پروفیسور ادوارد براون، تاریخ بیداری ایرانیان نوشته میرزا محمد ناظم الاسلام نوشته شده که تماماً حاکی از بی مایگی و درماندگی باب است، میرزامحمدتنکابن در قصص العلماء چنین نوشته: «سید علی محمدگفت: اسم من با رب وفق دارد، نظام العلماء جواب داد که هر

۲-عبدالحسین آیتی ملقب به آواره یکی از پیروان و مریدان باب و بهاء بود، بعدازبیست سال بابی و بهائی بودن از دین بهائی برگشت و کتابی تحت اسم «کشف الحیل» را منتشر کرد که در آن کتاب بر نوشته و عقاید قبلی خود خط بطلان کشید و در رد و تقبیح دین بهائی مطالب مفصلی بیان کرد.



علی محمد ویا محمد علی با رب وفق دارند، آنوقت شما باید دعوی ربوبیت بکنی نه دعوی بابیت»

میرزا جانی کاشانی که یکی از پیروان متعصب باب بود در کتاب خود بنام نقطه الکاف چنین نوشته:

«ملا محمد مامقانی گفت، شنیدم شما ادعای بابیت نموده اید؟ فرمود بلی، عرض کردند باب چه معنی دارد؟ فرمودند کلام شریف *انا مدینه العلم وعلی بابها* را چگونه فهمیدی؟ آیا نظر نکردی به وجه خود که چهار مشعر دارد و در یک صفحه واقع است، که پنج می شود، به عدد باب که مطابق هاء هویت است، اما آن چهار مشعر:

اول چشم می باشد که حاکی از مقام فواد است و حامل آن رکن توحید می باشد و مقام مشیت است. دوم مشعر گوش می باشد که حاکی از رتبه عقل و حامل رکن نبوت و مصداق اراده است. سوم مشعر شامه است که حاکی از مقام نفس است و مطابق ولایت است و حامل مقام قدر. چهارم مشعر دهان است که حاکی از مقام جسم و مقام رکن شیعه و مطابق به رکن قضامی باشد، با خود صفحه وجه پنج می شود»

با توجه به مطالب فوق به خوبی معلوم می شود که چنین گفتار پرت و پلاو ادعای نماینده امام ویا خود امام زمان بودن فقط از مغز یک نفر مالیخولیای ویا مریض روانی می تواند تراوش بکند. این ها ساخته و نوشته مخالفین حضرت اعلی نیست، بلکه مطالبی است که در کتاب میرزا جانی کاشانی که یکی از طرفداران و مریدان باب بوده و مورد احترام بابی ها و بهایی ها است درج شده.

بالاخره باب باز هم باگفتن غلط کردم، نفهمیدم، اظهار توبه نموده و با التماس وزاری از ولیعهد طلب عفو و بخشش می کند.

علاوه بر نوشته های مختلف دو سند بسیار مهم از جریان آن جلسه وجود دارد که هر دو سند در کتابخانه مجلس شورای ملی نگهداری میشود. سند اول مربوط به گزارش جریان محاکمه از طرف ولیعهد به پدرش محمد شاه است، سند دوم توبه نامه و طلب عفو باب است به ولیعهد.

سند اول:

هو الله تعالی شأنه

قربان خاکپای مبارکت شوم، درباب، باب که فرمان قضا جریان صادر شده بود که علمای طرفین را حاضر کرده با او گفتگو نمایند، حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرد و رقعہ به جناب مجتهد نوشت که آمده با ادله و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنود کنند، جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظه تحریرات این شخص ببین کفر او اظهر من الشمس و واضح من الامس است، بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجدداً در گفت و شنید نیست، لهذا جناب ملا محمد و ملا مرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام، امیراصلان خان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند، اول حاجی ملا محمود پرسید که مسموع می شود که تو می گویی من باب امام هستم؛ بایم، و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن، بلکه پیغمبری تو است، گفت بلی حبیب من، قبله من، نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته ام و شنیده اید راست است. اطاعت من بر شما لازم است، به دلیل *ادخلوا الباب سجداً* این کلمات را من نگفته ام، آنکه گفته است گفته است. پرسید گوینده کیست؟ جواب داد آنکه به کوه طور تجلی کرد:

روا باشد انالحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

منی در میان نیست، این هارا خدا گفته، بنده به منزله شجره طور هستم، آنوقت در او خلق می شد الان در من خلق می شود. بخدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشید، منم، آنکه چهل هزار علماء منکر او خواهند شد منم. پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار علماء منکر خواهند گشت؟ گفت اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست!، ملا مرتضی قلی گفت، بسیار خوب تو از این قرار صاحب الامری اما در احادیث هست ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود و نقبای جن و انس با چهل و پنج هزار از جنیان ایمان خواهند آورد و مواریث انبیا از قبیل زره داود و نغین سلیمان وید بیضاء با آنجناب خواهند بود، کو عصای موسی و کو ید بیضاء؟ جواب داد که من مأذون به آوردن اینها نیستم؛ (چنان سؤال مزخرف مستلزم چنان جواب بی ربط و بی معنی هم بوده - توضیح از نویسنده)

جناب آخوند ملا محمد گفت غلط کردی که بدون اذن آمدی، بعد از آن پرسیدند که از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت اعجاز من این است که برای عصای خود آیه نازل میکنم! **سبحان الله القدس السبوح الذی خلق السموات والارض، كما خلق هذا العصا آیه من آیاته** اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند تاء سموات را به فتح خواند، گفتند مکسور بخوان، آنگاه الارض را مکسور خواند. امیر اصلان خان عرض کرد اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلیفیک کرد و عرض کرد: **الحمد لله الذی خلق العصا كما خلق الصباح والسماء**، باب خجل شد. بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید که در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا علیه السلام سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست؟ حضرت فرمود آیه **انفسنا، مامون گفت، لو لانسائنا، حضرت فرمود لو لایاننا**، این سؤال و جواب را تطبیق بکن و مقصود را بیان نما، ساعتی تأمل نموده جواب نگفت؛ بعد از این مسائلی از فقه و سایر علوم پرسیدند جواب گفتن نتوانست. حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو سؤال نمودند، ندانست و سر به زیر افکند، باز از آن سخن های بی معنی آغاز کرد که همان نورم که به طور تجلی کرد، زیرا که در حدیث است که آن نور، نور یکی از شیعیان بوده است، این غلام گفت از کجا آن شیعه تو بوده ای؟ شاید نور ملا مرتضی قلی بوده، بیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند، چون مجلس گفتگو تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول نموده و توبه و بازگشت و از غلط های خود اتابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر این غلط ها نکند، و الان محبوس و مقید است. منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است، امر همایونی است.

سند دوم:

توبه نامه باب

**فداک روحی الحمد لله كما هو امله و مستحقه** که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده **بحمد الله ثم حمد الله** که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر بیایان فرموده **اشهد الله من عنده** که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد، اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول او (ص) و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل **مانزل من**

عندالله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلامی که خلاف رضای او بوده از قلمم جاری شده، غرضم عصیان نبوده، و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد. **استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر** و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجت‌ه علیه السلام را محض ادعای مبطل است، و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگری. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعا گو را به الطاف عنایات و بسط رأفت و رحمت خود سرفراز فرمائید والسلام.

این دونا‌مه نشانگر بی‌مایگی و زبونی باب است. بهایی‌ها نتوانستند روی این واقعیت و حقیقت سرپوش بگذارند، میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب کشف الغطاء و میرزا جانی کاشانی در کتاب نقطه الکاف به این جریان بدون اشاره به حرف‌های پرت و پلای باب و التماس وزاری او نوشتن توبه‌نامه، با تحریف خواسته‌اند موضوع را در جهت حقانیت باب به نحوی توجیه کنند. عبدالبهاء در مقاله سیاح در این مورد چنین می‌نویسد:

«نکته نحوی گرفتند، احتجاج (دلیل و حجت آوردن) به قرآن نمود و اتیان (مثال آوردن) به مثل منافی قواعد نحو از آن بیان کرد»

بعد از تنبیه و توبه مجدداً باب را به قلعه چهریق بردند.

اواخر دوران سلطنت محمد شاه به علت ضعف و بی‌توجهی و بی‌مبالاتی او و بی‌عرضگی حاجی میرزا آغاسی، حکومت مرکزی کاملاً ضعیف شده و وضع کشور از هر لحاظ روبه‌وخامت گذاشته بود، تعدادی از پیروان و مریدان متعصب باب از قبیل ملا حسین بشرویه، ملا محمد علی قدوس، میرزا جانی کاشانی؛ میرزا ابوالفضل تنکابنی و سید یحیی دارابی و ملا جعفر گندم‌پاک‌کن، و ملا علی بسطامی (۴) و غیره آوازه باب را در شهرها و دهات پراکنده و عده‌ای افراد ساده لوح و جاهل را به پیروی از باب واداشته و به عنوان اینکه امام زمان ظهور کرده و دشمنان و مخالفان را خواهد کشت، عده‌ای را تحریک و تهییج نموده بودند. لذا کشت و کشتار در نقاط مختلف شروع شده بود، چون سردسته و گرداننده این دکان شیادی و دغ‌کاری اکثراً آخوند‌ها و ملا‌ها بودند، بنابراین افراد نادان و فریب‌خورده چنان تهییج و تحریک شده و به طرفداری از باب قیام کرده بودند که قوای دولتی هم نمی‌توانست با آنها مقابله بکند.

محمد شاه در تاریخ ۱۸۴۷ میلادی در گذشت و پسرش بنام ناصرالدین شاه به سلطنت رسید. با رسیدن میرزا تقی خان امیر کبیر به مقام صدارت، او سعی کرد که از این اغتشاشات و کشت

و کشتار‌ها جلوگیری بکند. ملا حسین بشرویه و ملا محمد علی قدوس با تعدادی از بابی‌ها در قلعه شیخ طبرسی موضع و پناه گرفتند و با مردم و قوای دولتی به جنگ پرداختند، قوای دولتی قلعه را مورد محاصره قرار داد بعد از چهار ماه محاصره که مواد غذایی بابی‌ها به کلی تمام شده بود عده‌ای به علت گرسنگی و تشنگی و بیماری تلف شده بودند، بالاخره بابی‌ها امان خواسته و تسلیم شدند، ولی همه آن‌ها که در حدود ۲۱۴ نفر بودند بدست مردم و قوای دولتی کشته شدند، جریان چندین ماه جنگ و محاصره و ایستادگی بی‌نظیری که بابی‌ها از خود نشان دادند و کشتار فجیع ۲۱۴ نفر تسلیم شده بقدری مهم و تکان‌دهنده بود که شرح کامل آن واقعه از طرف چند نویسنده ایرانی و غیر ایرانی از جمله در نوشته‌های پروفیسور ادوارد براون و

۴- نوزده نفر اول که به باب گرویدند دارای اهمیت و مقام بزرگی بین بابی‌ها و بهائی‌ها هستند و به حروف‌هی معروفند، به همین علت عدد ۱۹ دارای ارزش خاصی است.

پرنس کیناز دالگورکی اشاره به ماقع نموده اند. پرنس کیناز دالگورکی در اینمورد چنین نوشته: بوریس دلیگریکف کنسول ما در رشت که تمام جریانات را تحت نظر داشت در گزارش خود به تاریخ پنجم فوریه ۱۸۴۹ اطلاع داده بود که بابی ها در قلعه شیخ طیرسی موضع گرفته اند و تاکنون تمام تهاجم قوای دولتی را دفع کرده اند، چون خودشان دارای توانایی کافی هستند لذا دخالت یا حمایت ما فعلا ضروری نیست، چون هرگونه کمک و طرفداری ما باعث تیرگی روابط بین دو دولت خواهد شد.» (درمورد یادداشت های پرنس دالگورکی در صفحات بعد مطالبی نوشته خواهد شد)

بطوری که گفته شد اعتقاد به ظهور امام زمان و غلبه او به دشمنان و مخالفین چنان در مردم عوام و نادان اثر گذاشته بود که بی محابا اقدام به جنگ و کشت و کشتار می کردند، از جمله قیام و شورش سید یحیی دارابی در تبریز، ملا محمد علی در زنجان؛ طاهره قره العین دختر حاج ملا صالح در قزوین و چند نقطه دیگر بود.

ناصرالدین شاه فکر کرد تا زمانی که باب زنده است این شورش ها ادامه خواهد داشت، لذا دستور داد که باب را به تبریز آورده و اعدام بکنند. باب را از چهریق به تبریز آورده و با فتوای مجتهد ها حکم قتل باب با دونه پیروانش به نام سید حسین یزدی و میرزا محمد علی تبریزی صادر شد، سید حسین یزدی با توبه از بابیگری برگشت و خلاص شد، ولی میرزا محمد علی تبریزی حاضر به توبه نشد و در تاریخ ۱۸۴۹ با باب کشته شد.

جریان جالبی در موقع اعدام باب به این شرح رخ داد:

وقتی باب و میرزا محمد علی تبریزی را می خواستند بکشند، آنها را به دار کشیدند و بعد تیراندازی کردند، اتفاقا گلوله به طناب می خورد و طناب پاره می شود و باب فرار میکند و در مستراح پنهان می شود، به هر حال او را پیدا کرده و مجددا بسته و اعدام نمودند، بنا به روایتی گویا بابی ها بعد ها نبش قبر کرده و جسد باب را به تهران آورده و از آنجا به عکا منتقل نموده اند. اگر این امر صحّت داشته باشد انجام چنین کاری کاملاً مخالف دستور باب و بهاء می باشد، چون طبق احکام آن ها، جسد مرده را باید در فاصله یکساعت راه دفن بشود (آیه ۱۳۰ و صفحه ۲۰۶ کتاب اقدس)

پاره شدن طناب را بابی ها دلیل رسالت و حقانیت باب و معجزی از طرف خدا می دانند!!، ولی جواب این سؤال را نمی دهند چرا باب برای نجات جانش به مستراح پناه برد؟! و چرا باردوم لطف خداوند شامل حال امام زمانش نشد و باب به عرش اعلاء صعود نفرمود؟!.

## ازلیگری:

. میرزایحیی نوری (متولد سال ۱۸۳۰ میلادی) ملقب به صبح ازل وقتی جانشین باب شد جوان نوزده ساله ای بود و بجهت دور ماندن از چشم حکومت بیشتر در نورمازندران و به حال مخفی می زیست و برادرپدری او به نام میرزا حسینعلی نوری (متولد سال ۱۸۱۷ میلادی) فرزند میرزا عباس بزرگ نوری که ۱۳ سال از صبح ازل بزرگتر بود به عنوان پیشکار صبح ازل امور را اداره می کرد.

بعد از مرگ باب و سرکوب شدن شورش های مازندران و تبریز و زنجان تقریباً در حدود سه سال بابی ها از ترس دولت دست از شورش و درگیری با مردم و دولت برداشتند، ولی پنهانی مشغول تبلیغ و فعالیت بودند. در سال ۱۸۵۲ میلادی عده ای از بابی ها به قصد انتقام کشته شدن باب و سایر بابی ها، طرح ترور ناصرالدین شاه، میرزا آقاخان اعتماد الدوله صدراعظم (که به جای میرزا تقی خان امیر کبیر تعیین شده بود) و امام جمعه را ترتیب دادند. سه نفر

بابی در نیاوران به ناصرالدین شاه تیر اندازی کردند، ولی تیر ها به ناصرالدین شاه اصابت نکرد، دولت دستور دستگیری بابی ها را صادر کرد و عده زیادی از بابی ها در تهران و شهرستان ها دستگیر و زندانی شدند. عده ای که آشکارا بابی بودن خود را ابراز نمی کردند و یا اظهار توبه و برگشت از بابیگری نمودند، بعد از تنبیه ومدتی زندانی شدن از زندان آزاد شدند ولی در تهران ۲۲ نفر از سران بابی که حاضر به برگشت از بابیگری نبودند به فجیع ترین و وحشیانه ترین صورت به قتل رسیدند، از جمله کارهای زشت حکومت سوراخ کردن شانه و فروکردن شمع روشن در آن سوراخ و گردانیدن محکومین به مرگ در خیابان ها و بازار بود. این عمل شرم آور به قدری زشت و دور از انسانیت بود که موجب نفرت مردم وحیرت خارجی ها شد، از جمله کنت دو گوبینو که آنموقع وزیر مختارفرانسه در ایران بود شرح این واقعه دلخراش را نوشت و در اروپا منتشر کرد، پروفیسور ادوارد براون هم در کتابش به نام «اتفاقات اخیر ایران» به این واقعه اشاره کرده، همین نوشته ها باعث شناخته شدن بیشتر فرقه بابیه در اروپا گردید، از جمله کسانی که در آن روز کشته شدند حاجی سلیمان خان، قاسم آقا تبریزی، حاجی میرزا جانی کاشانی، قره العین و ... بودند.

میرزا یحیی صبح ازل با شنیدن واقعه شبانه با چند نفر از یارانش با لباس مبدل درویشی به بغداد فرار کردند. میرزا حسینعلی نوری چون آن زمان به علت دلگیری از بابی ها برسر جانشینی فعالیت چندانی نداشت و در زندان هم بابی بودن خودرا کتمان نمود و از همه مهمتر دوستی او با میرزاشهاب منشی سفارت روس و داشتن ارتباط نزدیک با سفارت روس بود که از دولت ایران خواستند که او را از زندان آزاد کند. میرزا حسینعلی بعداز چهار ماه از زندان آزاد شد (اکتبر سال ۱۸۵۲) و به همراه یکنفر تفنگچی و یک نفرکارمند سفارت روس از ایران تبعید شد و اوهم به بغداد رفت و به صبح ازل و دیگر بابی ها پیوست. درمورد زندانی بودن و آزاد شدن از زندان میرزا حسینعلی در یکی از نوشته هایش چنین نگاشته:

«وچون مظلوم از سجن خارج وحسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیه روس به عراق عرق توجه نمودیم»

### حمایت دولت تزاری روس از فرقه بابی:

دولت انگلیس از مدت ها قبل با عده زیادی از رجال ایران و آخوند ها دارای ارتباط نزدیک بود، مخصوصا برای استفاده های سیاسی واقتصادی و تسلط برایران با دادن پول افسار اکثر مجتهدین مذهب شیعه را که مقیم کربلا ونجف بودند در دست داشت که نمونه بارز آن ایجاد موقوفه اود (عود) در هندوستان وپرداخت مقرری به آخوند ها از آن محل بوده. دولت روسیه تزاری هم مثل انگلستان دائماً در فکر تصاحب ارضی و تسلط سیاسی واقتصادی بود، ولی او طرفدار زیادی بین رجال و آخوند ها نداشت و به همین جهت درمیدان مبارزه ضعیف تر از انگلیس بود.

با شروع قیام باب وبه راه افتادن فرقه بابی وپیداشدن عده ای مرید معتقد و متعصب، روسیه موقع را برای بهره برداری از وجود این فرقه مناسب دید و کم کم با عده ای از سران بابی از جمله با میرزا حسینعلی ارتباط برقرار کرد. بعد از کشته شدن باب میرزا حسینعلی خیلی سعی کرد که با جلب نظر سران بابی وباحمایت سفارت روسیه جانشین باب بشود، ولی سران بابی حاضر به تغییر وصیت باب نشدند و سفارت روس هم به لحاظ مراعات نظر سران بابی وازآنهم مهمتر چون میرزا حسینعلی را شخص لجوج ونا مطمئن وسرکشی می

دانست، لذا مصلحت را در آن دید که میرزا یحیی نوری جانشین باب و میرزا حسینعلی نوری پیشکار او باشد و امور را متفقاً اداره بکنند. این امر سبب دلگیری میرزا حسینعلی نوری شد و تقریباً از فعالیت شدید خودداری نمود. به همین علت موقع کشتار بابی ها توانست با استناد به کناره گیری از بایبگری از کشته شدن نجات پیدا کند.

پرنس کیناز دالگورکی چندین سال در بغداد و استانبول و تهران به عنوان کنسول کار کرده و از سال ۱۸۴۵ تا سال ۱۸۵۷ به عنوان وزیر مختار روسیه در ایران مشغول خدمت بوده، این شخص خاطرات خود و وقایعی که در دوران ماموریتش در ایران رخ داده نوشته و این نوشته در سال ۱۹۲۲ میلادی در پاریس چاپ شده. آن کتاب به وسیله یکی از کارمندان سفارت ایران در پاریس بنام میرزا احمد خان ایروانلو از زبان فرانسه به فارسی ترجمه و چندین نسخه دست نویس آن را به تعدادی از دوستان خود، حتی به چند روزنامه در ایران ارسال داشته (سید مهدی فرخ در کتاب خود بنام خاطرات سیاسی فرخ، سید احمد کسروی در کتاب بهاییگری، مقالات حسین سعادت نوری مندرج در مجله یغما تحت عنوان حاجی میرزا آغاسی اشاره به این موضوع شده)

در صفحات قبل به نقل از یادداشت های پرنس کیناز دالگورکی در مورد گزارش کنسول روس در رشت که کاملاً حاکی از حمایت دولت روسیه از فرقه بابیه بوده مطالبی نوشته شد،



Mirza Yahya Nuri (Ajubi / Azal)



میرزا حسینعلی (بهاء الله)

در اینجا قسمتی از یادداشت های دیگر پرنس دالگورکی در باره فرقه بابیه و حسینعلی نوری اشاره می شود:

«میرزا حسینعلی و بعضی دیگر از محارم مراهم گرفتند، من از آن

میرزا یحیی (صلیح ازل)

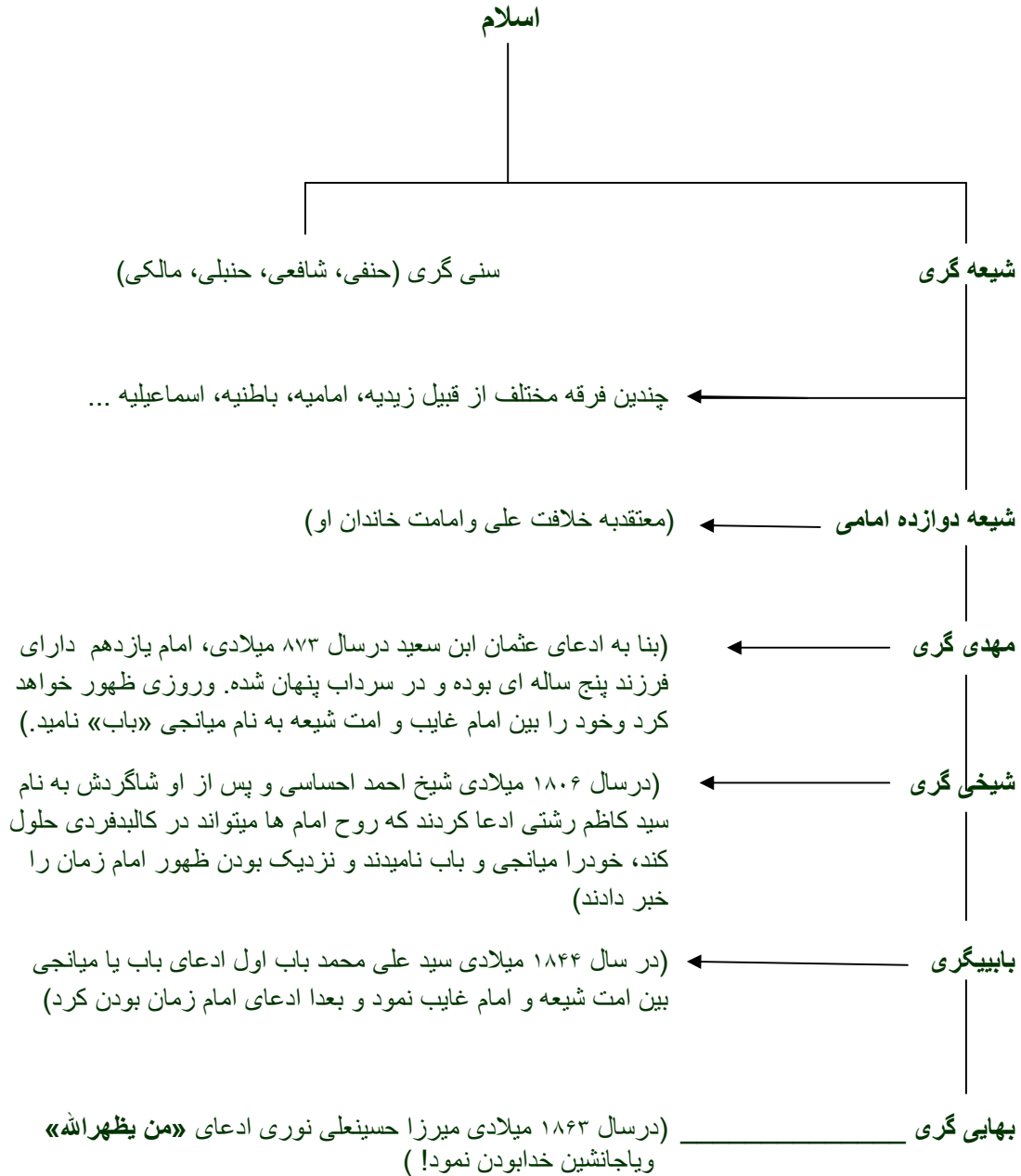
ها حمایت کردم، با هزاران زحمت همه کارکنان سفارت حتی خود من شهادت دادیم که این ها بابی نیستند. لذا آنها را از مرگ نجات داده به بغداد روانشان کردیم، من به میرزا حسینعلی گفتم که تو میرزا یحیی را در پس پرده بگذار و او را **من یتهرالله بخوان** و نگذار با کسی طرف معامله شود و مبلغ زیادی پول به آن ها دادم که شاید بتوانم کاری صورت بدهم، چه باید کرد؟ کاری را که با آن همه زحمت به جریان انداخته بودم نمی توانستم دست بردارم، وانگهی مبلغ زیادی از برای اینکار خرج کرده بودم. یک قسمت کار سفارتخانه منحصر به تهیه الواح و انتظام کاربابی ها بود. هرکس را که برایش خطر جانی وجود داشت با مبالغی خرجی به عنوان زیارت کربلا پیش میرزا حسینعلی می فرستادیم تا جمعیت زیادی دور او جمع شد، همه ماه برای او و مردمش دو سه هزار تومان پول می فرستادم. دولت روسیه هم با تقویت آن ها موافق بود. میرزا حسینعلی با برادرش سرریاست بهم زد وزیر بار برادر خود نرفت و معلوم شد که تحریک رقیب ما (انگلستان) سبب اختلاف آن ها شده، به محض اینکه بین میرزا حسینعلی و میرزا یحیی بهم خورد میرزا

حسینعلی خود را جانشین باب خواند ولی از بی سوادى او چه بگویم؟ الواحی را که ما تهیه می کردیم نمی توانست بخواند»

علاوه بر یادداشت های دالگورکی، ا.گ. نیکتین کنسول روس در کتابش به نام «ایرانی که من شناخته ام» و ریچارد مکنزی دبیر سفارت انگلیس در مورد روابط میرزا حسینعلی با سفارت روس مطالبی نوشته اند.

چون فعالیت بابی ها در ایران و همچنین در بین النهرین که تحت تسلط دولت عثمانی بود با مشکلاتی مواجه می شد، بنابراین دولت روسیه برای حفظ جان بابی ها در عشق آباد معبدی به نام مشرق الاذکار بنام نمود و عده ای از بابی ها در این مرکز جمع شدند. بعد از جنگ جهانی اول و برچیده شدن حکومت تزاری و تشکیل حکومت کمونیستی، دولت اتحاد جماهیر شوروی آن مرکز را تعطیل و محل آن تبدیل به سالن تئاتر شد و دولت شوروی عملاً دست از حمایت بابی ها برداشت و بابی ها هم پراکنده شده به کشورهای مختلف رفتند و به تدریج زیر چتر حمایت انگلیس قرار گرفتند.

(جهت سهولت درک ارتباط مذاهب منشعب از اسلام، طرح ساده و خلاصه ای به شرح زیر تهیه شده)





## بهائیگری:

باب یکسال قبل از مرگش میرزایحیی نوری ملقب به صبح ازل رابه عنوان جانشین خودتعیین نمود، همچنین درنوشته هایش از ظهورکسی درآینده دورکه دارای مقام بسیاربزرگ وارجمندی خواهد بودسخن گفته واورا **من یظهرالله** نامیده بود، موضوع بسیارجالب عبارت از ادعای میرزاحسینعلی نوری (بهاء الله بعدی) درمورد **من یظهرالله** بودنش است!، چون باتوجه به اینکه حسینعلی نوری یکی از پیروان ومریدان بسیار معتقد باب بود، با وجود این باب برادر کوچک اورا به جانشینی انتخاب کرد، چطور باب نمی دانست که من یظهرالله درهمان موقع حی و حاضر وجزو مریدانش است؟!، از آن گذشته با اینکه باب وعده ظهور من یظهرالله را برای آینده دور داده بود، ولی میرزا حسینعلی ۱۴ سال بعد از فوت باب با تلاش زیاد و کشمکش وزد و خورد با ازلی ها وحئی کشت و کشتار بالاخره خود را **من یظهرالله** و **بهاء الله** نامید، بطوریکه گفته شد میرزا حسینعلی که از باب ۲ سال و از میرزا یحیی ۱۳ سال بزرگتر بود، بنابراین جانشینی باب را حق خود می دانست و از انتصاب میرزا یحیی راضی نبود. ولی چون سران بابی گفته باب را قبول داشتند پس میرزاحسینعلی کاری نمی توانست بکند.

میرزا حسینعلی بعد از آزاد شدن از زندان و رفتن به بغداد شروع به مخالفت با میرزا یحیی صبح ازل نمود، این اختلافات ومشاجرات به جایی رسید که میرزا حسینعلی قهر کرد و به سلیمانیه نزد درویش خانقاهی رفت و تقریباً دوسال آنجا بسر برد. بالاخره صبح ازل به دلجویی نامه ای به او نوشت و میرزا حسینعلی به بغداد بازگشت ولی با همدستی چند نفر از سران بابی مجدداً شروع به مخالفت با صبح ازل وبه دسته بندی و یارگیری پرداخت. میرزا حسینعلی با تفسیر وتعبیرات آیات قرآن کتابی به زبان فارسی وعربی در تائید و اثبات رسالت و حقانیت باب به نام ایقان نوشته که در باره مطالب این کتاب در صفحات بعد توضیح داده خواهد شد.

چون باب بشارت ظهور **من یظهرالله** را داده بود چند نفر ازبابی ها از جمله میرزا حسینعلی به فکر **من یظهراللهی** افتادند و بین بابی ها کشمکش وچند دستگی بروز کرد.میرزا حسینعلی طی چند سال عده ای از سران بابی را بطرف خود کشانده و با بابی های ایران نیز پنهانی رابطه برقرار نموده و دارای طرفداران وقدرت بیشتری شده بود. بابی ها ضمن زد و خورد یا مسموم کردن و یا کشتن همدیگر هر دسته به گروه دیگر اتهاماتی وارد کرده و آبروی هم را می بردند، با اینکه طبق نوشته وگفته های باب ظهور **من یظهرالله** به زمان های دوری وعده داده شده بود، ولی میرزا حسینعلی بدون توجه به گفته باب طی ۱۲ روز اقامت در بغداد در باغ رضوان (مصادف با یوم سی و یکم نوروز در ماه آوریل ۱۸۶۳ میلادی صفحه ۱۷۸ کتاب اقدس) رسماً اعلام **من یظهراللهی** کرد و خورا **بهاء الله** نامید وگفت همانطوری که یحیی پیغمبر مبشر عیسی بود، باب هم مبشر من بوده است.

از اینجا بابی ها به دو دسته تقسیم شدند، دسته پیروان میرزا یحیی صبح ازل (همان بابی ها) به نام ازلی ها و دسته دیگر طرفداران بهاء بنام بهائی ها نامیده شدند. چون بین شیعیان بغداد با این گروه ها نیز زدوخورد هائی به وجود آمده وباعث ایجاد شدن تشنجات وناآرامی های شدیدی شده بود، در اواخر سال ۱۸۶۳ میلادی دولت عثمانی همه ازلی ها و بهائی ها را از بغداد به استانبول واز آنجا به ادرنه منتقل کرد. ولی زدوخورد و دشمنی طرفداران میرزا یحیی صبح ازل با طرفداران میرزا حسینعلی بهاء همچنان ادامه داشت، دولت عثمانی تصمیم گرفت هرکدام از دوگروه را به محل جداگانه ای بفرستد، ازلی ها را به جزیره قبرس وبهائی ها رابه عکافرستاد.

دولت عثمانی برای اینکه از فعالیت و کارهای هر گروه اطلاع داشته باشد، چند نفر بهائی را با ازلی ها و چند نفر ازلی را با دسته بهائی برای خبر چینی همراه کرده بود، سه نفر ازلی که همراه بهائی ها به عکا رفته بودند عبارت بودند از: حاجی سید محمد اصفهانی، میرزا آقا خان کج کلاه، میرزا رضا تفرشی، وقتی بهائی ها به عکا رسیدند، چون می دانستند که این ها مأموریت خبر چینی دارند چند نفر بهائی شبانه به آن ها حمله کرده و هرسه نفر را به وضع فجیع با خنجر قطعه قطعه کردند. (در این مورد در کتاب اقدس صفحه ۲۳۶ مطالبی نوشته شده) به هر حال این موضوع باعث گرفتاری و دردسر زیادی برای بهاء و بهائی ها شد. حکومت عثمانی آنها را به محاکمه کشید و چند نفر را هم محکوم به زندان نمود. از این تاریخ به بعد محدودیت بهائی ها و مراقبت از آن ها سخت تر شد.

ازلی ها که گروه معدود وضعی بودند به تدریج فعالیتشان کمتر و تعدادشان رو به تحلیل رفت و بعد از چندین سال تقریباً خاموش شدند.

حسینعلی بهاء از ترس حکومت عثمانی با زرنگی و تقیه (سازشکاری یا تظاهر برخلاف عقیده) رفتار کرده و خود را یک مسلمان نشان می داد. در مسجد پشت سر امام سنی نماز می خواند و روزه می گرفت! ولی پنهانی مشغول فعالیت و جمع کردن بانی ها به دور خود و نوشتن و ارسال نامه و الواح به طرفداران خود و نوشتن کتاب احکام به نام اقدس بود.

در مورد حسینعلی نوری به یک مطلب جالبی اشاره می کنم:

کتابخانه مجلس شورای ملی دارای کتاب های قدیمی بسیار نفیسی بود (متأسفانه بطوری که شنیده ام گویا بیشتر کتاب های خطی عتیقه با ارزش را پسر بزرگ رفسنجانی تصاحب کرده) به هر حال بعضی مواقع من به آنجا رفته و ساعاتی را به مطالعه کتاب ها می گذراندم، ضمن نگاه به و پترین کتاب ها، کتاب کوچکی به علت خط بسیار زیبا که روی جلد با عنوان «مکاتیب دارالحکومه» نوشته شده بود نظرم را جلب کرد، کتابچه را گرفته و مورد مطالعه قرار دادم دو موضوع برایم جالب بود:

یک - نامه هاباخط بسیار زیبایی نوشته شده بود، (اسم نویسنده میرزا مجید زرین خامه ذکر شده بود، که احتمالاً باید یکی از منشی های دارالحکومه بوده باشد که به نوشته های دارالحکومه دسترسی داشته) دو - نامه های جالبی که ظاهراً در موارد مختلف از طرف دارالحکومه تهران صادر شده بود حاکی از اوضاع تقریباً یک قرن و نیم قبل ایران بود. مثلاً حاکم تهران به صدراعظم (نخست وزیر) نوشته که برای لای رومی قنات حسن آباد که آب تهران را تأمین می کرده، با وجود استفاده از عمده های بدون مزد (بیگاری) دهات مسیر، برای اتمام کار احتیاج به اعتباری معادل یکصد تومان است، یا در مورد تأمین هزینه خرید علوفه (یونجه و گاه) برای اسب ها و قاطر ها، و یا صدور دستور به خباز ها (نانواها) در مورد شکایت مردم از زیاد شدن موش در انبار آرد نانوایی ها، که باید برای دفع موش ها از مرگ موش (سم کشنده موش) و تله استفاده بکنند، و مواردی دیگر.

ضمن مطالعه نامه ای نظرم را جلب کرد که حاکم تهران به صدراعظم نوشته (با توجه به تاریخ نامه باید به میرزا آقاخان اعتماد الدوله نوشته شده باشد) چون آن موقع امکان کپی کردن فراهم نبود و از طرف دیگر اشخاص نمی توانستند کتابی را به امانت از کتابخانه خارج کنند لذا متن نامه را من یادداشت کردم که به شرح زیر نوشته شده بود:

## باسم باریتعالی

مقام معزز و مکرم صدارت عظاما،

بعد از تحیت و تهنیت و طلب صحت و سلامت و بقاء عزت و شوکت از درگاه ایزد متعال برای آن وجود شریف توقیراً به عرض می رساند، چندی قبل رعایای قریه ونک به این دارالحکومه ملتجی و عریضه ای تقدیم داشتند مشعر براین که شخصی موسوم به حسینعلی فرزند آقا بزرگ نوری قطعه زمینی را در آن قریه ابتیاع و سپس معبر عمومی را که در مجاور آن زمین بوده منضم به ملک خود کرده، ضمن سدّ معبر عمومی اقدام به قطع اشجار کنار معبر نموده و باعث ایذاء و تجاوز به حقوق جمیع رعایا شده پس از تحقیقات و ثبوت ادعای شاکیان شخص مذکور را احضار و با اخذ جریمه خسارات، التزام پا به مهر داد که رفع مزاحمت نماید، ولیکن این شخص با تبنائی و همدستی، ملک خود را به شخصی موسوم به میرزا شهاب ملقب به منشی باشی که رعیت و مستخدم دولت بهیه روس است منتقل نموده، لهذا رعایا همچنان در مضیقه مانده و خواهان رفع ظلم هستند، هرگونه اقدامی منوط به امر آن مقام معظم می باشد.

با تحیات و احترامات عبدالله یمین الملک

مهر دارالحکومه طهران دهم ربیع الاول سنه ۱۲۶۸

من چندین سال در مورد ادیان سه گانه سامی (یهودیت، مسیحیت، اسلام) بررسی و تحقیق کرده و نتیجه مطالعات و تحقیقات خود را در کتابی به نام «بررسی ادیان ثلاثه» نوشته و چندین سال قبل منتشر کرده ام، با اینکه بهائیت از لحاظ قدمت و کثرت امت و اهمیت در حد مقایسه با سه دین به اصطلاح توحیدی ابراهیمی نیست، ولی از آنجا که بنیان گذاران این فرقه ایرانی بوده و تقریباً ۱۶۰ سال قبل در ایران ریشه گرفته برایم جالب بود که از کم و کیف و عقاید و باورهای پیروان دین بهائی نیز اطلاعاتی بدست بیاورم.

امکان کسب اطلاعات بیشتر از طریق کتاب های نوشته شده به وسیله نویسندگان ایرانی و در حد محدود نویسندگان غیر ایرانی میسر بود، این نوشته ها هم صرفنظر از اینکه عده ای بادی موافق و عده ای دیگر با نظر مخالف نوشته اند اصولاً جنبه وقایع نگاری و یا شعاری و تبلیغی دارند، بغیر از یکی دو مورد، کمتر نوشته ای را دیده ام که نویسنده با توجه به اعتقادات تاریخی و سنتی و مذهبی مردم که ریشه در قرون و اعصار دارد و همچنین شرایط زمان از لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و.... موضوع را دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهد.

من برای کسب اطلاعات کامل تر و صحیح تر چنین بفکر رسید که بهتر است با چند نفر از افراد بهائی که از نظر دانش و معلومات در سطح بالائی قرار دارند (در جامعه بهائی چنین افرادی کم نیستند) تماس گرفته و از آن ها بخواهم که در باره شناختن آئین بهائیگری با دلیل و سند مخصوصاً در مرتبه اول با استناد به نوشته های بهاء (ایقان و اقدس) و در مرتبه دوم با استناد به نوشته ها و تعبیر و تفسیر های عبدالبهاء و ولی امرالله، مرا راهنمای کنند، در انجام اینکار چند اشکال وجود داشت.

۱ اکثر این افرادی خودشان هم به آن کتاب ها و نوشته ها دسترسی نداشتند و یا اگر هم داشتند

حاضر به ارائه آن ها نبودند.

۲ اصولاً افراد بهائی از سه طبقه تشکیل می شوند:

یک - افرادی که والدین و خانواده آن ها بهائی بوده و عقیده بهائیگری را به ارث برده اند، این افراد مثل افراد سایر مذاهب از زمان تولد و چشم و گوش بسته، خود را بهائی دانسته و کمتر در پی چند و چون موضوع و تحقیق و ریشه یابی آئین موروثی خود برمی آیند (صرفنظر از عده معدودی که در گذشته و حال در صدد تحقیق برآمده و با پی بردن به حقایق و واقعیت ها از بهائیگری برگشته اند) چون آئین بهائیگری، بهائی ها را بدون چون و چرا و یا شک و سؤال به قبول احکام بهاء تعبداً ملزم کرده و تأکید نموده که احکام بهاء حجت و فصل الخطاب است. چون فهم و ادراک انسان ها از دستورات و بیانات مبارکه ناشی از استنباط فکربشری است، پس سندیت ندارد و احباً (بهائی ها) نباید به انکار تبیینات منصوصه (واضح و محقق) بپردازند و معارضه نمایند و راه جدل در پیش گیرند. (صفحه ۱۹۲ کتاب اقدس) به هر حال چنین افرادی که دارای عقیده و باور های موروثی هستند عموماً افراد متعصبی هستند که بجز آموخته و دانسته های خود حاضر به قبول هیچ نظر دیگری و بطور کلی بحث نیستند.

دو - افرادی که تحت تاثیر و تبلیغ مبلغین بهائی قرار گرفته چون از دین خود چندان اطلاعی و یا به آن اعتقادی نداشتند، و یا افرادی که به علت ازدواج و یا به جهات دیگر و به مصلحت روز بهائی شده اند، بطور مثال زمان وقوع جنگ دوم جهانی و کشتار یهودیان بدست آلمانی ها و حمله آلمان به شوروی و پیشروی قوای آلمان به سمت ایران، عده زیادی از یهودی های ایران چون دین اسلام را مثل دین خود می دانستند و آئین بهائی ظاهراً ساده تر و راحت تر بود بنابراین از ترس جان خود بهائی شدند. که من چندین خانواده را می شناسم.

سه - عده ای که یا دارای عقیده و باور موروثی اند، و یا بعداً بهائی شده اند، این عده هم بنا به علل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی مصلحت خود را به سه علت در تایید و توسعه آئین و مرام بهائیگری می دانند:

۱ - باتوجه به کهنه گی و آلوده گی های ادیان سه گانه سامی آئین بهاء را به جهت تازه و ساده بودن به عنوان یک مکتب فکری و اجتماعی جدید قبول دارند. و معتقد هستند که با اصلاحاتی که به اقتضای زمان صورت می گیرد این آئین همیشه تازه و منطبق با زمان است، (غافل از اینکه طبق مطلب نوشته شده در صفحه ۱۳ کتاب اقدس هیچگونه تغییر و تعدیلی در احکام و دستورات بهاء تایید هزار سال جایز نیست)

۲ - به علت همبستگی و همیاری بهائی ها نسبت به هم که دارای امتیاز و مزایای زیادی است، لذا عده زیادی منافع مالی و اجتماعی شان بقاء و توسعه آئین بهائیگری را ایجاب می کند.

۳ - عده معدودی که به عنوان سران و اداره کنندگان جامعه بهائی هستند (بجای آخوند، کشیش، خاخام) و در رأس آنها ۹ نفر اعضاء بیت العدل اعظم در حیفاً (بجای پاپ در واتیکان و مجتهدین اسلام در نجف و کربلا و غیره) با داشتن بزرگترین قدرت مالی و مذهبی و در اختیار داشتن مبلغین بسیار ورزیده، در جهت منافع مادی و معنوی خود، با بکار بردن راه و روش و شگرد های خاصی برای جلب و جذب افراد، حد اکثر کوشش را برای توسعه و بقاء آئین بهائی بکار می برند.

بنا به مراتب فوق این افراد دانسته و یا ندانسته با سفسطه و استناد به آیات و اشارات مندرج در کتاب های تورات و انجیل و قرآن دایره به بشارت ظهور باب و بهاء و حقانیت ادعای آنها، و یا با تحریف و استنتاج نادرست از نظرات و گفته های چند دانشمند و محقق جهان سعی در اثبات عقاید و باور های خود دارند.

از چندین سال قبل با مطالعه کتاب های چندین نویسنده معتبر ایرانی و غیر ایرانی اطلاعات کلی در باره آئین بهاء بدست آورده بودم. چون کتاب های ایقان و اقدس نوشته های بهاء الله رامآخذ و سند معتبری می دانستم، لذا سعی کردم که این نوشته ها را بدست بیآورم ولی

متأسفانه این کار به سادگی مقدور نشد. چون در سالهای گذشته با تمام کوششی که نمودم موفق به بدست آوردن این نوشته هادر کتابفروشی ها یا کتابخانه ها نشدم و از چندین دوست بهائی هم که درخواست دادن این نوشته ها را حتی بصورت امانت نمودم نتیجه نگرفتم. خوشبختانه سه سال قبل دو نفر دوست ارجمند بهائی من با بزرگواری لطف کرده و کتاب ایقان و کتاب اقدس را در اختیار من گذاشتند که از این بابت بی نهایت از آن دوستان گرامی سپاسگزارم و چون اجازه نوشتن نامشان را ندارم امیدوارم سپاس مرا به این طریق بپذیرند.

با توجه به این که من سال ها درمورد ادیان سه گانه سامی کار و مطالعه کرده ام، درباره تاریخچه بهائیت هم علاوه بر مدارک و اسناد مختلف مخصوصاً چندین بار مطالعه دقیق کتاب های بهاء آنچه را که در این مدت از آئین بهائی فهمیده و درک و استنباط نموده ام بصورت این نوشته خلاصه تهیه کرده ام. امیدوارم خواننده گرامی صادقانه این حرف را از من قبول بفرماید که من نه حبی به دینی و نه بغضی به دین دیگر دارم زیرا برای من شرف و منزلت و خرد انسانی مهم است و یهودی و مسیحی و مسلمان و بهائی فرقی برایم ندارند. هدف من از این نوشته فقط به منظور روشنگری و شناساندن افراد و عواملی می باشند که قرن ها است با خرافات و موهومات میلیادرها انسان را چون برده به زنجیر کشیده و اسیر عده ای شارلاتان و شیاد و مفتخور به نام خاخام، رابای، کشیش و کاردینال، آیت الله و مجتهد و یا اعضای بیت العدل اعظم و غیره نموده اند.

امیدوارم خواهران و برادران بهائی من این نوشته را بدون جبهه گیری و تعصب خشک و همچنین نسل جوان بانهایت دقت و درایت و با رجوع به عقل و خرد خود بخوانند.

## بخش دوم

### مروری به مطالب مندرج در کتاب های ایقان و اقدس

من معتقدم کسی که بخواهد در مورد دین و آئینی بررسی و تحقیق بکند علاوه بر خواندن نوشته ها و نظرات افراد مختلف حتماً و دقیقاً باید اصل کتاب آن دین و آئین را مورد مطالعه و بررسی قرار بدهد، به همین علت دو نوشته بهاء را چند بار با دقت خوانده و نتیجه مطالعه و بررسی خود را در مورد هر یک از کتاب ها بشرح زیر می نویسم:

### کتاب ایقان:

کتاب ایقان نوشته میرزا حسینعلی نوری است. چون تاریخی ذکر نشده به تحقیق معلوم نیست که در چه سالی نوشته شده. ولی از فحوای نوشته ها معلوم می شود که بعد از رفتن میرزا حسینعلی به بغداد و قبل از اعلام من یظهرالله بودن (بین سال های ۸۵۲ - ۱۸۶۳) بصورت دستنویس نوشته شده. کتابی که من در دست دارم از روی نسخه خطی تهیه شده که نویسنده شخصی است به نام علی اکبر الروحانی المیلانی و کتاب در سال ۱۳۳ بهائی برابر با ۱۹۹۶ میلادی تجدیدچاپ شده.

در این کتاب میرزا حسینعلی که آنموقع بابی معتقد و متعصبی بوده، آیاتی از قرآن را ذکر کرده و با استناد به آن آیه ها با تعبیر و تفسیر های نادرست خواسته حقانیت باب را ثابت و ظهور او را یک امر خدائی نشان بدهد و بگوید که خبر ظهور باب را خدا در قرآن و سایر کتب آسمانی بشارت داده، بنابراین باب همان امام زمان است (۵) کتاب با انشاء غلط و نیمه عربی و نیمه فارسی نوشته شده، با خواندن این کتاب واقعاً تعجب کردم که چطور میرزا حسینعلی استناد به آیات قرآن می کند که با تعبیر و تفسیر و نوشته او اصلاً مطابقت (۶) ندارند!، به هر حال تمام نوشته های کتاب ایقان بر محور اثبات حقانیت باب و صحت گفتار و نوشتار او مخصوصاً درباره عظمت بیان دورمی زند.

در کتاب ایقان میرزا حسینعلی چندین بار به این مورد اشاره کرده که عده ای منکر باب و یا گفته و نوشته هایش شده و موجب زحمت و ناراحتی آن حضرت اعلی و نقطه بیان (منظور میرزا علی محمد باب) را فراهم کرده و بالاخره باعث فتنای حیات عنصری آن حضرت شدند، در جهت حقانیت باب، میرزا حسینعلی به این مطلب اشاره و استناد می کند و می نویسد: وقتیکه پیغمبران اولوالعزم از طرف خدا تعیین شدند افراد جاهل و غافل منکر آنان شدند و به کتاب ها و گفته هایشان ایراد ها گرفتند و انواع آزار و اذیت را در مورد آنها بوجود آوردند، حتی عیسی را به دار کشیدند، قصد کشتن محمد را داشتند، جالب توجه و جای تعجب این است با وجود تمام تعریف و توصیفی که میرزا حسینعلی از باب و نوشته هایش می کند، بعد از اعلام من یظهراللهی و تشکیل فرقه بهائی اولین کاری که کرد منسوخ کردن اکثر نوشته های باب و جمع آوری نسخ کتاب بیان بود.

۵- در هیچ کدام آیات قرآن اسمی و نشانی از مهدی یا ظهور امام زمان وجود ندارد، حتی تا نیمه دوم سده دوم هجری هم اسم و اعتقادی به عنوان مهدی در مذهب شیعه وجود نداشته.

۶- من برای کسب اطلاعات صحیح چندین آیه را که بهاء در کتاب ایقان به آن ها اشاره کرده و به اصطلاح معنی و تعبیر نموده، به اصل متن قرآن به زبان های فارسی و انگلیسی مراجعه و نوشته بهاء را با آن ها مطابقت نمودم، مطالبی که میرزا حسینعلی معنی و تعبیر نموده هیچکدام با آیات قرآن تطبیق نمی کند.

بابی ها و بهائی ها، باب رابااسامی پُرطمطراقی ازقبیل : حضرت نقطه اعلی ، نقطه فرقان ، حضرت اعلی ، نقطه البیان ، رب اعلی ، جل اسمائه الحسنی و.....می نامند.  
اگر با آیات و الفاظ و جملات عربی و فارسی بازی نمی شد، مطالب تمام کتاب ۱۴۰ صفحه ای ایقان تبدیل به چندصفحه نوشته می گردید.

## کتاب اقدس:

کتاب اقدس که کتاب احکام بهاء الله و مورد پرستش بهائی ها است در تاریخ ۱۸۷۳ میلادی به وسیله بهاء به عربی نوشته شده (صفحه ۱۷ کتاب اقدس) بنا به مطالب مندرج در صفحه ۲۱ کتاب اقدس، شوقی افندی (ولی امرالله) در اواخر دوران حیاتش اقدام به ترجمه اقدس به زبان انگلیسی نمود و یک سوم آنرا ترجمه کرد. بعد از فوت ولی امر الله، هیئتی از طرف بیت العدل اعظم تعیین و اقدام به ترجمه بقیه کتاب نمودند.

کتاب اقدس فارسی از طرف بیت العدل اعظم تهیه و منتشر شده، ولی متأسفانه تاریخ تدوین و انتشار آن نوشته نشده، به هر حال کتاب اقدس شامل هفت مبحث و یاقسمت بشرح زیر است:

۱- مقدمه ، ۲- توصیف کتاب اقدس ، ۳- ترجمه آیاتی از کتاب اقدس ، ۴ و ۵ و ۶- ملحقات، رساله سؤال و جواب ، تلخیص و تدوین حدود احکام ، ۷- یادداشت ها و توضیحات.

### ۱- مقدمه

مطالب این قسمت که از طرف بیت العدل اعظم نوشته شده توضیحاتی است در باب کتاب و احکام بهاء الله که به چند مورد بشرح زیر اشاره می شود:

«در آئین بهائی مفاهیم قدیم با عرفان جدید ظاهر گشته و احکام اجتماعی طبق مقتضیات این زمان تغییر یافته است تا بشر را بسوی مدنیتی جهانی هدایت نماید که در عصر حاضر حتی اندکی از جلوه و جلالش را تصور نتوان نمود» (صفحه ۷ کتاب اقدس)

با اشاره به صدور دستورات از طرف جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب اقدس توضیح داده شده که احکام جمال مبارک گو اینکه بصورت ایجاز صادر شده ولی دارای معانی و مفاهیم بسیار مهم و شگرفی است که نه تنها راهنمای جامعه بشری امروز است، بلکه گویا و نشانگر وراهنمای آینده بشریت و جهان است.

«شریعت الله در این دور مبارک به حوایج عموم بشر ناظر است» (صفحه ۷ کتاب اقدس)

«بسیاری از احکام کتاب اقدس با احکام ادیان سالفه ارتباط دارد. علی الخصوص با احکام نازل در قرآن مجید و کتاب مستطاب بیان، یعنی کتب مقدسه دو ظهور حضرت رسول اکرم و حضرت اعلی» (صفحه ۸ کتاب اقدس)

«پایه و اساس این نظام مقام و وظیفه بی مانندی است که حضرت بهاء الله در آثار مبارکه و بالاخص در کتاب مستطاب اقدس به فرزند ارشد خویش حضرت عبدالبهاء محول فرمودند» (صفحه ۹ کتاب اقدس)

«از خواص ممتازه احکام کتاب اقدس ایجاز آن ها است، احکام نازله در کتاب اقدس هسته مرکزی قوانین متنوعه و وسیعه ای است که در قرون آتیه به منصفه ظهور خواهد رسید» (صفحه ۱۱ کتاب اقدس)

«بیت العدل اعظم هرگز نمی تواند احکام منصوصه را نسخ و یا تعدیل نماید» (صفحه ۱۳ کتاب اقدس)

بطوریکه گفته شد فعالیت بهاء و پیروانش در عکا و یا ایران پنهانی صورت می گرفت و مخصوصاً نسخ خطی کتاب اقدس که جنبه مقدس داشت محدود و در دست نزدیکان بهاء بود (تا چند دهه قبل هم این کتاب منحصر در اختیار محافل بهائی بود و افراد غیر بهائی به آن دسترسی نداشتند) در این مورد در مقدمه کتاب اقدس در صفحه ۱۷ چنین نوشته شده:

«کتاب مستطاب اقدس نیز در حدود سنه ۱۸۷۳ یعنی بیست سال بعد از اظهار امر خفی که در سیاه چال طهران واقع شد، از قلم اعلی عز نزل یافت، تامدتی به یاران ایران ارسال نگردید»



در مورد علت نوشته شدن اقدس به زبان عربی چنین نوشته شده: «جمال اقدس ابھی به لسان عربی تسلط کامل داشتند، و به اقتضای مقام هر وقت لازم می آمد که معنی دقیق مطلبی در الواح و آثار بیان گردد، ترجیح میدادند که آیات به لسان عربی نازل گردد» (صفحه ۱۹ کتاب اقدس)

در مورد نوشته شدن اقدس به زبان عربی از چند نفر افراد بهایی دارای تحصیلات و معلومات این سؤال را کردم: با توجه به این که باب و بهاء ایرانی بودند و آئین بابی و بهائی در ایران ریشه گرفته و اکثریت قریب به اتفاق بهائی های آن زمان هم ایرانی و فارسی زبان بوده اند، به چه علت کتاب هایشان را به فارسی نوشتند که قابل فهم همگان باشد؟ مثلاً شما که بهائی هستید، آیا می توانید کتاب اقدس به زبان عربی را بخوانید؟ گفتند خیر. ولی حالا ترجمه کتاب اقدس به زبان های انگلیسی و فارسی موجود است و قبلاً هم افرادی که عربی می دانستند مطالب آنرا می خواندند و به آن هائی که عربی نمی دانستند می گفتند، و توضیح دادند که علت اصلی این بوده چون زبان عربی زبان وسیعی است و با داشتن دستور زبان کامل بهتر و صحیح تر می شد مطالب را بیان نمود، لذا نوشته ها را به زبان عربی نوشته اند، گفتم طبق مطلب مندرج در صفحه ۳ کتاب اقدس، ترجمه به زبان انگلیسی در سال ۱۹۹۲ انجام شده، بنابراین تا زمان ترجمه شدن حداقل صدو بیست سال این اشکال وجود داشته، چگونه پیش بینی چنین اشکال نشده بود؟ بعلاوه معترضین عقیده دارند که عربی نوشتن این کتاب نه به جهت کامل و صحیح نوشتن مطالب بوده بلکه بیشتر جنبه شبیه سازی و برابری با قرآن راداشته است.

چند سال قبل برحسب اتفاق در مجلسی با یکنفر عرب لبنانی آشنا شدم. شخص با اطلاع و با سوادی بود، ضمن صحبت معلوم شد که سال ها روزنامه نگار بوده، چون فرزندانش مقیم آمریکا هستند او هم چند سالی است که به آمریکا آمده و مقیم شده، فرد سنی مذهب و مخالف اعمال شیعه ها چه در لبنان و چه در ایران بود و اطلاعات زیادی در مورد سیاسی بودن مذهب شیعه بیان می کرد. صحبت به آئین بهائی کشیده شد، او معتقد بود مذهب شیعه که یک مکتب سیاسی بوده و هست، آئین بهائی سیاسی در سیاسی است! زیرا مذهب شیعه را گرفته و با جرح و تعدیل و ساده کردن بعضی آداب و رسوم و احکام و فرایض، دین جدیدی را تحویل مردم داده اند. اضافه کرد که سند و مدرک معتبر هر دین و آئینی، هر مرام و مسلکی، هر حزب و جمعیتی، کتاب یا اساسنامه آن گروه است، کتاب اقدس، کتاب مقدس بهائی ها است، گفت من انگلیسی و عربی آن کتاب را دیده و خوانده ام، صرف نظر از ایراداتی که در مفاهیم و معانی نوشته ها وجود دارد، اصولاً این نوشته را نمی شود عربی نامید و هرکسی هم بدرستی نمی تواند آنرا بخواند، زیرا لغات و کلمات عربی بدون حرکت نه عربی است و نه معنی دارد و نه قابل خواندن و فهمیدن است، چون اکثر لغات عربی با سه حرکت دارای سه تلفظ و معنی مختلف می شوند؛ مثلاً واژه «ملک» که با سه حرکت دارای سه تلفظ و معنی مختلف «مَلک = فرشته»، «مَلِک = پادشاه» و «مُلک = مال و زمین و سرزمین» است، جملاتی که لغاتشان حرکت نداشته باشند دارای معانی مختلفی خواهند بود، این نوشته به آن می ماند که یکنفر غیر عرب زبان کم سواد که مختصر زبان محاوره عربی و حروف زبان عربی را بداند و بخواهد گفته و نظرات خودش را روی کاغذ بیاورد و بنویسد، چون صرف و نحو و اصول دستور زبان را رعایت نکرده نمی شود نوشته او را عربی نامید. بهاء در مورد کتاب و نوشته هایش در کتاب اقدس صفحه ۹۸ آیه ۹۹ چنین می نویسد: «این نوشته های مرا نباید با قاعده های صرف و نحو سنجید، باید قاعده های صرف و نحو را با این نوشته های من بسنجند» (از این منطقی تر جوابی وجود ندارد!! از نویسنده)

به هر حال نوشته های بهاء که گویا یارانش هم کمک می کرده اند نسبت به نوشته های باب کم غلط تر است.

۲ - توصیف کتاب اقدس (بقلم ولی امرالله - ترجمه از GOD PASSES BY) در این قسمت، ولی امر الله (شوقی افندی) با تعریف و توصیف از احکام نازل شده چنین نوشته:

«اعلان امر مبارک هر چند بدیع و محیرالعقول بود ولی فی الواقع طلیعه قوه خلاقه شدید تری بود که شارع این آئین نازنین با نزول کتاب اقدس در نهایت قدرت ظاهر فرمود و آن کتاب مستطاب فی الحقیقه اهم اثر قلم اعلی در ایام اشراق نیر آفاق محسوب می گردد. کتاب مستطاب اقدس یعنی اعظم مخزن حدود واحکام دور بهائی را میتوان ابهی تجلی از هویت جمال قدم و نیز ام الکتاب این دور افخم و منشور نظم اعظم شمرد» (صفحه ۲۳ کتاب اقدس)

ولی امرالله بعد از ده ها تعریف و تمجید از جد خود می نویسد:

«کتاب اقدس مخزن لالی ثمینه ظهور آن حضرت است که از لحاظ وضع اصول و مبادی الهیه وتاسیس موسسات اداری و تعیین وظایف سماویه بی مثیل و عدیل است» (صفحه ۲۴ کتاب اقدس)

در مورد ظهور مبارک و احکام و دستورات بهاء الله اشاره به نکات زیر می فرماید:

«به سلاطین عالم شرع انوار و ناموس اکبر را ابلاغ فرموده، آنان را مملوک و خود را ملک الملوک می خواند»!! (صفحه ۲۵ کتاب اقدس) به همین جهت نامه هائی به فرانسواژوزف امپراتور اطریش، پادشاه مجارستان، ویلهم فردریک لودویک پادشاه پروس، ناپولئون سوم امپراتور فرانسه و ... نوشته، متن نامه ها چه بوده و چه جوابی داده اند، ویا اصلاً جوابی داده اند یا خیر، چیزی نوشته نشده! (مطالب مندرج در صفحات ۲۵، ۱۸۶، ۱۸۳ کتاب اقدس)

«برصولت نظم بدیع جهان آرایش شهادت داده، مقام عظیم عصمت کبری را توضیح فرموده و آنرا مختص به مظهر ظهور و موهبت ذاتی خویش دانسته و ظهور و مظهر امر جدیدی را قبل از اتمام حداقل هزار سال ممتنع و محال می شمارند (صفحه ۲۵ کتاب اقدس)

با توجه به مطلب فوق معلوم می شود که تا یک هزار سال جانشینان بهاء مجاز به تغییر و یانسخ احکام بهاء نیستند، ولی امر روزی بینیم صدها مطلب نغز و منطقی با کلمات شیرین و ادبی را بنام احکام و فرمایشات حضرت بهاء الله بخورد امت بهائی می دهند!، معلوم نیست این احکام و فرمایشات در کدام کتاب نوشته شده؟!، چون در کتاب اقدس چنان مطالبی نیست!، یقیناً آن ها ساخته و پرداخته بیت العدل اعظم است که به اقتضای زمان بنام فرمایشات و دستورات حضرت بهاء صادر می کنند!! (همان کاری که متولیان ادیان سه گانه سامی هم باتعبیر و تفسیر می خواهند نوشته های نامربوط کتاب هایشان را به نحوی توجیه و قابل قبول بکنند!.)

ولی امرالله در مورد اهمیت گفتار و نوشتار جمال اقدس ابا ابهی چنین مرقوم فرموده اند:

«بساط روحانیون را منطوی (موقوف) و برده فروشی را تحریم و ریاضت و تکدی و رهبانیت و رسم توبه و اقرار به معاصی و ارتقاء بر منابر و تقبیل ایادی را نهی می فرمایند» (صفحه ۲۶ کتاب اقدس)

نه تنها ادیان قبلی بلکه هیچ شخص با شعور و با انصاف و عاقل و عالمی برده فروشی، ریاضت، تکدی، دزدی، جنایت، خیانت و غیره را مجاز و مشروع ندانسته که با دستور بهاء این امور نهی و نفی بشوند!.

معلوم نیست چرا باید بیان چنین مطلب بدیهی کلام آسمانی تلقی شده و باعث رسیدن میرزا حسینعلی (بهاء الله) به جایگاه و مقام خدائی بشود؟!.

یکی از مواردی که بهائی ها آنرا نشانه تمدن و تجدد و برتری آئین خود میدانند این است که می گویند در آئین بهائی افراد با لباس مخصوص به عنوان روحانی وجود ندارند که بالای منبر به نشینند.

اولاً باب و صبح ازل و بهاء الله و عبدالبهاء با داشتن عمامه و ریش بلند و عبا و ردا خودشان در کسوت و شکل آخوندی بودند. (به تصاویر رجوع شود) ثانیاً اعضاء محافل و بیت العدل اعظم، باکت و شلوار و کراوات عملاً همان وظایف به اصطلاح رهبری روحانیت و رهبانیت را به عهده دارند که آخوند و کشیش و رابای برای اشاعه خرافات و موهومات با لباس های عجیب و غریب انجام میدهند!، مضافاً اینکه برای بیان مطالب بی معنی و بی منطق آلوده به خرافات و موهومات و سراپا دروغ، قرار گرفتن در بالای منبر و یا پشت تریبون و نشستن روی صندلی و یا زمین فرقی باهم ندارد!.

### ۳ - ترجمه آیاتی از کتاب اقدس

این قسمت اصل نوشته بهاء الله به زبان عربی است که شامل ۱۹۰ آیه یا حکم بوده و کتاب مقدس بهائی ها محسوب میشود.

اصطلاح «ترجمه فارسی کتاب اقدس» اصطلاح درستی نیست، زیرا ترجمه کامل آیات به زبان فارسی انجام نشده، بلکه بطوری که در قسمت های بعدی (چهار، پنج، شش و هفت) دیده می شود با اشاره به اولین جمله آیه ای، تعبیر و تفسیر هایی از طرف عبدالبها و ولی امرالله و بیت العدل اعظم به عمل آمده که نوشته آن ها به زبان فارسی درج شده، در صورتیکه اگر منظور ترجمه احکام بهاء به زبان فارسی می بود، بایستی مثل کتب سایر ادیان، تمام اصل نوشته بدون کوچکترین تغییر و تحریفی به زبان فارسی برگردانده و ترجمه می شد. تاخواننده بطور کامل از فرمایشات حضرت بهاء الله مطلع می شد، نه اینکه با تعبیر و تفسیر یک جمله از یک آیه، مطلب مقبول و معقولی را به خواننده ارائه بدهند!

راجع به مطالب کتاب اقدس به چندین مورد اساسی اشاره می شود: به استناد نوشته های بهاء در کتاب اقدس و نوشته های عبدالبها و ولی امرالله درباره ادعای بها الله بعنوان من یظهر الله و یا جانشین و به عبارت درست تر خدا بودن او!، در اولین صفحه و اولین آیه کتاب اقدس چنین می گوید:

**«انا اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحیه ومطلع امره الذی کانه مام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فازیة قد فاز بكل الخیر والذی منع انه من اهل الضلال ولو یاتی بكل العمال»**

معنی آیه:

«نخست چیزی که خدا به بندگان خود واجب گردانیده شناختن من است که از سوی او وحی آورده ام و در آفرینش جهان و در گردانیدن آن جانشین خدا هستم» در یادداشت های منضم به کتاب اقدس چنین نوشته شده:

- «جمال قدم تائید فرمودند که بهاء اسم اعظم الهی است، یا بها الابهی در مقام استغاثه و الله ابهی در مقام تحیت هر دو بر نفس مقدس حضرت بهاء الله دلالت دارند» (صفحه ۱۲۶)
- «جمال قدم به اجل واعظم اسماء الهی مبعوث گشته اند، یعنی مقام آن حضرت مقام مطهر کلی الهی است» (صفحه ۱۲۷)
- «حضرت بهاء الله مکرراً تامه آثار خویش را که کلام الهی است تائید می فرمایند» (صفحه ۲۰۰)

• «در باره نسبت خود با خدای متعال می فرمایند: «یا الهی اذا انظر الی نسبتی الیک احب بان اقول فی کل شیئی بانی انا الله و اذا انظر الی نفسی اشاهدها احقر من الطین» (صفحه ۲۱۳) یعنی خود بهاء وبعد از او عبدالبهاء و ولی امر الله و بیت العدل اعظم و همه بهائی ها معتقد به مقام خدایی بها هستند!.

خواندن چنین نوشته هایی و شنیدن چنین ادعا هائی هر خواننده و شنونده عاقلی را ضمن تعجب به تفکر و امیدارد، و از خود می پرسد، در قرن نوزدهم، قرن که عصر رنسانس و فروغ از مدت ها قبل شروع شده بود، نوابغ و دانشمندان و متفکرین و فلاسفه ای چون ماکس پلانک، بلز پاسکال، چارلز داروین، ژان ژاک روسو، آرتور شوپنهاور، بنجامین فرانکلین، زیگموند فروید، ولف گانگ گوته، اسحق نیوتون، ویکتور هوگو، تاماس ادیسون و صدها دانشمند و اندیشمند دیگر که با افکار و عقاید و اختراعات و اکتشافات خود دنیای متمدن و پیشرفته ای را پایه گذاری می کردند، زمانی که جوامع متمدن با سرعت در راه گسترش علم و فرهنگ و صنعت و تمدن بشری قدم بر میداشتند، دوفز پیدا می شوند که یکی ادعای امام زمانی و دیگری هم به فاصله کمتر از بیست سال ادعای خدائی می کند!!.

جواب روشن است، مردم کشوری که در منجلاب فقر و بدبختی و بی سوادگی غوطه ور بوده و قرن ها تحت تلقین و تعلیم یک عده شیاد ریا کار به نام آخوند قرار گرفته اند، وقتی غیبت یک بچه پنج ساله را در سرداب قبول می کند و منتظر ظهور او قرن ها چشم به راه می ماند بدیهی است که ظهور امام زمان و حضور و جانشین خدا را هم می پذیرد!.

تعجب من مربوط به نادانی و یا جهالت انسان های ۵۷۰۰، ۲۰۰۰، ۱۴۰۰ سال قبل نیست، حیرت من از افراد باسواد، عالم و عاقلی است که در قرن بیست و یکم، قرن فضا و کامپیوتر هنوز پایبند افکار و عقاید خرافی و موهومی چندین قرن پیش پدران و اجداد خویشند! آیا این ها واقعاً این کتاب ها را خوانده و لحظه ای در مورد این نوشته ها و ادعا ها اندیشیده اند؟!، من فکر می کنم یا از این مسایل اطلاعی ندارند و کور کورانه از مکتب و مرامی پیروی می کنند، و یا اگر میدانند بدون شک دارای منافی هستند!، والا یک فرد عاقل چگونه می تواند قبول کند یک انسان معمولی که مثل میلیون ها انسان دیگر به دنیا آمده و مثل سایر افراد زیسته، کار کرده، خورده، خوابیده، زندان رفته، کتک خورده، دروغ گفته، به مال مردم تجاوز کرده، تقیه نموده و..... به یکباره ادعای خدائی کرده و بگوید «من در آفرینش و گرداندن جهان جانشین خدا هستم!!».

آیا خواهران و برادران بهائی ما اطلاعی از این مسایل دارند؟!، اگر تاکنون اطلاعی نداشتند آیا زحمت این کار را بخود خواهند داد که برای پی بردن به وقایع و حقایق بروند و تحقیق کنند و بخوانند تا از خواب غفلت بیدار بشوند؟!، اگر فرصت اینکار را ندارند، شاید این مطالب مستند وسیله ای برای روشنگری و رها شدن عده ای از دام امام زمان و خدای ساختگی و جانشینان آن ها باشد.

#### ۴-۵-۶ - تحت عناوین: ملحقات ، رساله سنوال و جواب ، تلخیص و تدوین حدود احکام

این قسمتها عبارتند از گفتار و دستورات والواح و نوشته های صادر شده از طرف بهاء الله، بطور کلی مربوط به تشریح اصول و شریعت آئین بهائی است که از طرف عبدالبهاء و ولی امر الله و بعداً از طرف بیت العدل اعظم مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفته، قسمت سنوال و جواب عبارت است از سئوالاتی که در زمان حیات بهاء الله کتباً و یا شفاهاً مطرح شده و جواب و گفتار او را شخصی بنام زین المقربین تهیه و تدوین نموده، (صفحه ۱۸ کتاب اقدس) چون مطالب این سه قسمت پراکنده و اکثراً تکراری است برای جلوگیری از اطاله کلام به

موارد اساسی قسمت هفتم تحت عنوان «یادداشت ها و توضیحات» که مربوط به تعبیر و تفسیر عبدالبهاء ولی امرالله در مورد احکام بهاء است بطور خلاصه می پردازیم:

#### ۷- یادداشت ها و توضیحات

در این قسمت باذکر جملات کوتاهی از آیات کتاب اقدس که به زبان عربی است، مطالب مختلفی درباره احکام حضرت بهاءالله معنی وموردتعبیر وتفسیر قرار گرفته از قبیل: روز ولادت باب و بهاء، تعیین خانه و مزار باب و بهاء به عنوان زیارتگاه و حج و قبله، قواعد وضو و نماز و روزه، کفن و دفن مرده و نماز میت، تقویم بدیع یا تقویم بهائی، تأیید اینکه مقام بهاء مقام مطهر کلی الهی است، تعیین یکهزار سال به عنوان دور بهائی، تعیین عبدالبهاء ولی امرالله به ولایت، ازدواج و طلاق، مهریه و باکره نبودن زن، زنا و جریمه آن، عضویت مردان در بیت العدل اعظم، تقسیم ارثیه بین وراث و میزان «حق الله» لغو و نسخ قسمتی از احکام باب و... که به وسیله عبدالبهاء ولی امرالله به فارسی نوشته شده.

متولیان آئین بهاء ویا بهائی های فریفته، آئین بهاء را یک آئین خدائی و نوظهور و متمدنی می دانند که به علت اقتضای زمان ظاهر گشته که نه تنها جوابگوی تمام احتیاجات فکری و روحی و احساسی واجتماعی انسان های عصر حاضر است بلکه راهنمایی است برای تمام احتیاجات آینده جهان و جهانیان!

افراد معتقد و متعصب بهائی براین باورند که تمام دستورات واحکام حضرت بهاء بدیع و جامع است، از جمله مواردی را که به عنوان نمونه برای برتری وامتیاز دین بهاء نسبت به تمام ادیان اظهار می کنند عبارت است از نبودن افرادی بنام روحانی در لباس مخصوص، تساوی حقوق زن و مرد، نبودن تعدد زوجات، ارج نهادن به کسب علوم و احترام به مقام معلم و تخصیص قسمتی از ارث به معلم و وحدت زبان ودین و حکومت جهانی و غیره... و معتقدند چنین مطالب نغز و مهم را هیچ پیغمبری و هیچ دینی بیان نکرده!

در این نوشته علاوه بر اشاره به مطالبی دیگر این موارد مشخصاً مورد بحث قرار گرفته. با استناد به گفته میرزا حسینعلی، بهائی ها معتقدند که حضرت بهاء اکثر اختراعات و حوادث امروز را پیش بینی وپیشگویی فرموده اند!، مثلاً در مورد برقرار شدن ارتباط نزدیک انسان ها، بهائی ها می گویند که حضرت بهاء الله اختراع تلفن، رادیو، تلویزیون، اینترنت را که وسیله ارتباط جوامع بشری است ۱۴۰ سال قبل پیشگویی فرموده بودند!

یا به استناد به یک گفته دیگر حضرت بهاء مسائل مربوط به اتم، کامپیوتر وسفر انسان وسفینه ها به کرات دیگر (۷) را هم مربوط به پیشگویی های حضرت بهاء الله می دانند!

با تشکیل جامعه ملل بعد از جنگ اول جهانی وسازمان ملل بعد از جنگ دوم جهانی وسازمان های دیگر درجهت برقراری صلح و امنیت جهانی و حفظ حقوق انسان ها و غیره را مربوط به تعالیم ودستورات حضرت بهاء الله در جهت تشکیل حکومت جهانی (نظم بدیع جهانی) و یکی شدن زبان همه مردم جهان در جهت تشکیل اتحادیه جهانی بهائی ویا وحدت عالم انسانی می دانند (صفحات ۲۳۳ و ۲۳۷ کتاب اقدس)

با در نظر گرفتن اینکه بنیان گذاران وتشکیل دهندگان آن سازمان ها اکثراً جزء ملل کشورهای مسیحی بوده و هستند، احتمالاً اسم بهاء الله وبهائی را هم نشنیده اند چه برسد به دستورات و احکام وتعالیم حضرت بهاء الله!

<sup>۷</sup> - زمانی بایک دوست بهائی باسوادومتعصبی گفتگوداشتم، ایشان می گفت که پیشگویی های حضرت بهاء الله یکی پس از دیگری بوقوع می پیوندد، مثلاً فرمایش جمال اقدس درآیه ۸۴ «السفینته الحمراء» اشاره به پرواز سفینه های فضائی امرواست.

نا گفته نماند که تشکیل اتحادیه جهانی بهائی طرح تشکیل یک حکومت مذهبی مثل حکومت های عربستان سعودی، جمهوری اسلامی در ایران، طالبان در افغانستان و غیره است با این تفاوت که آن حکومت ها بر مبنای دین اسلام بوده و حکومت مورد ادعای بهائی ها بر مبنای دین بهاء و عالمگیر خواهد بود (خداوند و حضرت بهاء الله در چنان روزی به عالم و عالمیان رحم کند!!)

بنا به اعتقاد بهائی ها قرار بوده که حکومت جهانی ویکی شدن زبان ملل جهان تا سده اول سال بدیع (سال ۱۹۶۳ میلادی) انجام بشود، تمام مردم جهان شاهد بوده و هستند که نه تنها چنین امری صورت نگرفت، بلکه کوچکترین نشانه ای از یکی شدن ملل جهان و یازبانشان دیده نشد!، معمولاً بهائی ها به این سؤال که چرا این بشارت و پیشگویی در سده اول انجام نشد، جواب نمی دهند و یا به سفسطه برگزار می کنند!، و یا می گویند انجام امر موکول به سده دوم (۲۰۶۳ میلادی) شده!

با توجه به مطالب فوق قبل از شرح نکات جالب و اساسی شریعت دین بهاء به چند مورد اشاره می شود:

۱ - وابستگی بهائیگری، بایبگری، شیخیگری، بامذهب شیعه قابل انکار نیست  
۲ - آئین بهاء نه تنها نوظهور و دارای راه و روش ساده و منطبق بانظام امروز جهان نیست، بلکه آئینی است در قالب مذهب شیعه، منتهی بصورت دیگر!، به این معنا، اگر مذهب شیعه نماز و روزه و حج و زکات و غیره را که هیچکدام پایه عقلی و علمی ندارند ۱۴۰۰ سال قبل برقرار کرده، آئین بهائی در قرن نوزدهم همان راه و روش را تأیید کرده و بصورت دیگری برقرار نموده.

۳ - همان خشونت و سختگیری که در مذهب شیعه در مورد افراد مرد و وجوددارد عین همان روش در آئین بهائی در مورد کسانی که به امامت باب و یابو ربوبیت (خدائی) واحکام بهاء شک و یا اعتراض و سؤال داشته و یا از دستورات بیت العدل اعظم سرپیچی کنند مورد تنبیه به اصطلاح «طرد روحانی» قرار میگیرند.

در صورت طرد روحانی چنان با خشونت و غیر انسانی با آن فرد رفتار می شود که کمتر از کشته شدن مرتد در مذهب شیعه نیست، حتماً خواهران و برادران بهائی بهتر از هر کسی می دانند که این نوع افراد به چه سرنوشتی دچار می شوند!، نه تنها این نوع افراد از فرقه بهائی طرد می شوند، بلکه پدر و مادر، پسران و دختران، برادران و خواهران، زن و شوهر بطور کلی هیچ بهائی حق ندارد با فرد مطرود رابطه یا معاشرت داشته باشد، این یکی از نمونه های ملاحظت و شفقت و رحمت و یا شیوه دموکراسی و تمدن و تجدد در دیانت بهاء است!

۴ - در مورد اینکه احکام و دستورات نازل شده از طرف حضرت بهاء سند و حجت محض و لایتنغیر است چنین ذکر شده:

«مطابق بیانات مبارکه فرق و تمایزی فاحش بین نصوص قاطعه و استنباطات شخصیه موجود است، آنچه افراد از بیانات مبارکه بر حسب فهم و ادراک خویش استنباط نمایند، نتیجه فکر بشری است، هر چند ممکن است در کشف حقایق امریه موثر و مفید باشد ولیکن فاقد اعتبار و سندیت است، از این رو به افراد احباء اکیداً تذکر داده شده که در اظهار نظر و ابراز عقاید خود همواره آیات منزله را حجت دانند و فصل الخطاب شمارند و به انکار تبیینات منصوصه نپردازند و معارضه ننمایند و راه جدل دریش نگیرند» (صفحه ۱۹۲ کتاب اقدس)

یعنی چون فکر و فهم و درک بشری فاقد سندیت و اعتبار است پس یک فرد بهائی باید بدون تعقل و تفکر و چون و چرا دستورات واحکام بهاء را قبول نکند، والا در صورت شک و یا ابراز عقیده و انکار، مورد تنبیه «طرد روحانی» قرار میگیرد!

۵ - بطوریکه گفته شد نوشته های باب و بهاء و بعد از او جانشینانش تماماً بازی با اعداد و الفاظ و لغات و الفبا است!، که به هیچوجه پایه و اساس علمی و عقلی ندارد. مثلاً چون اولین افرادی که به باب گرویدند ۱۹ نفر بودند این عده به نام حروف حی معروفند و عدد ۱۹ بین بابی ها و بهایی ها بسیار مهم و معتبر است، به همین جهت دفعات ادای نماز ۱۹ رکعت تعیین شده (این دفعات بعداً به ۹ رکعت تبدیل شده) و یا ایام روزه را ۱۹ روز و میزان مهریه را ۱۹ مثقال طلا و یا نقره تعیین کرده اند. جالب تر اینکه تعداد روز های ماه و تعداد ماه های سال را هم ۱۹ تعیین کرده اند! (یعنی سال معادل ۳۶۱ روز) است چهار روز باقی مانده را که در سال های کیبسه پنج روز می شود ایام «ها» و یا ایام زاید می نامند!، در مورد ایام زاید در صفحه ۱۲۴ کتاب اقدس چنین نوشته شده:

«ایام زاید در تقویم که به نام ایام «ها» معروف است امتیازش در این است که از مظاهر حرف «ها» به حساب اجد ۵ است که باحد اعلا ایام زاید مطابق است» (قابل توجه دانشمندان علوم ریاضی و فضا و ستاره شناسی) همچنین کلمه باب هم به حساب حروف اجد ۵ است!.

با توجه به این که قرن ها قبل در مصر، ایران، چین، یونان، و روم از طرف دانشمندان و ستاره شناسان و ریاضی دانان گاهشماری براساس گردش زمین بدور خورشید معادل ۳۶۵ روز برابر با ۱۲ ماه و برحسب موقعیت و قرار گرفتن کره زمین نسبت به خورشید چهار فصل و هر فصل سه ماه محاسبه شده بطوری که امروز هم با محاسبات دقیق علمی صحت گاهشماری های مذکور تأیید شده، چگونه یک فرد با سواد بهائی مثلاً یک استاد دانشگاه چنین تقویم من در آوردی بی اساس و بدون پایه علمی و عقلی را قبول می کند؟!، آیا اگر تعداد افراد حروف حی به عوض ۱۹ نفر، ۱۸ نفر و یا ۲۰ نفر می شد آن موقع حضرات باب و بهاء تعداد روز های ماه و تعداد ماه های سال و ایام روزه و میزان مهریه را به مبنای ۱۸ یا ۲۰ تعیین می فرمودند؟!.

به همین ترتیب چون کلمه بهاء به حساب اجد معادل عدد ۹ است بنابراین عدد ۹ هم جزء اعداد متبرک محسوب می شود، به همین جهت عده اعضاء بیت العدل اعظم و محافل بهایی ۹ نفر تعیین شده، پس بدون هیچ دلیل عقلی و منطقی ارقام ۵ و ۹ و ۱۹ اعداد و نشانه های مورد احترام در دین بهائی هستند!.

۶- بهاءالله روز تولد باب (اول محرم ۱۲۳۵ قمری برابر با ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی) و روز تولد خود (دوم محرم ۱۲۳۳ قمری برابر با ۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ میلادی) همچنین روز اعلام امامت باب (ماه مه ۱۸۴۴ میلادی) و روز اعلام من یظهرالله (جانشین خدا بودن) خود را (از اول اردیبهشت تا ۱۲ اردیبهشت برابر با بیست آوریل تا اول مه ۱۸۶۳) بنام عید رضوان جزو اعیاد قرار داد و عید رضوان را بزرگترین عید بهائی ها نامید. همچنین خانه باب در شیراز و خانه خود در بغداد را دو بیت مبارک نامید، و زیارت آن خانه هارا به عنوان حج تعیین کرد (صفحه ۱۴۳ کتاب اقدس)

۷ - بهاء در زمان حیات خود پسر ارشد خود به نام عباس افندی ملقب به عبدالبهاء راجانشین خود تعیین نمود:

« جمال مبارک در کتاب عهدی پسر ارشد خویش، «غصن اعظم حضرت عبدالبهاء» را مرکز عهد و میثاق معین و به زعامت قیادت امرالله منصوب فرمودند، حضرت عبدالبهاء نیز در الواح مبارکه و صایا، حفید (نوه پسری) ارشد خویش، حضرت شوقی افندی ملقب به ولی امرالله رابه ولایت مرجعیت تعیین نمودند « (صفحات ۱۵۲ و ۱۹۱ کتاب اقدس). بعبارت درست تر حکومت فامیلی و موروثی!.

۸ - بهاءالله و بعد از او عبدالبهاء ولی امرالله، میزانی از اموال دارائی و ارثیه امت خود را به نام «حق الله» اختصاص داده اند:

«حق الله تقدیم میزان معینی از مایملک هر فردبھائی است، حقوق الله در ابتدا به جمال اقدس ابھی، مظهر ظہور وبعد از صعود مبارک به حضرت عبدالبھاء مرکز میثاق، تقدیم می گردد. درالواح مبارکہ وصایا حضرت عبدالبھاء میفرمایند، حقوق الله راجع به ولی امر الله است» (صفحه ۱۸۷ کتاب اقدس)

یعنی از ثروت و ماترک متوفی، اول سهم حق الله (کہ در زمان حیات بھاء و عبدالبھا، ولی امر الله مربوط به آن ها ودرحال حاضر مربوط به بیت العدل اعظم است) و بدهی و ہزینہ کفن و دفن برداشت می شود وماندہ بین وراثت تقسیم می شود.

۹ - بھاء در زمان حیات خود گفته بود بعد از فوت او مزارش قبلہ گاہ بھائیان خواهد بود، عبدالبھاء در این مورد چنین گفته:

«حضرت عبدالبھاء این مقام مقدس یعنی روضہ مبارکہ را کہ در بھجی (عکا) واقع است «مرقد منور» و«مطاف ملا اعلی» توصیف فرمودند» (صفحه ۱۱۰ کتاب اقدس)

امروز این محل در بلندی های کارمل در شہر حیفا (اسرائیل) به یک پارک بزرگ به مساحت



۲۰۰ هزار متر مربع و بنای بسیار بزرگ و باشکوهی به عنوان قبلہ و زیارتگاہ و محل دفن بھاء الله و عبدالبھاء (به روایتی محل دفن باب) تبدیل شده است، علاوه بر بھائیان همه سالہ تعداد زیادی توریست کہ به اسرائیل می روند از این محل دیدن می کنند، دولت اسرائیل از محل درآمد حاصل از توریست ها، مخصوصاً ذخیرہ تمام پول های بیت العدل اعظم در بانک های اسرائیل

کہ رقم بسیار بزرگی را تشکیل میدہد ہمہ سالہ سود قابل توجہی عایدش می شود.

**توضیح:** پیغمبران سه دین سامی هیچکدام خود را جانشین خدا ننمایدہ و روز تولد و یا روز بعثت خود را به عنوان عید اعلام نکرده اند یا خانہ و مزار خود را به عنوان زیارتگاہ و قبلہ تعیین ننمودہ اند، یا ولایت را در خانوادہ خود موروثی نکرده و قسمتی از دارایی و ارثیہ امت خود را به عنوان «حق الله» به خود و به جانشینان خود اختصاص نداده اند. چہ خوب چہ بد، چہ درست و چہ نادرست ہرکاری کہ این پیغمبران اولوالعزم کردہ اند و ہر بدعتی کہ گذاشتہ اند، ہمہ و ہمہ به نام پھوہ، و پدر آسمانی و یا الله بودہ ولی حضرت بھاء الله ہمہ امتیازات و مزایا را مخصوص خود و اولادش تعیین و مقرر نمودہ است!.



## تقلید از ادیان دیگر:

با توجه به اینکه ادیان سه گانه سامی مربوط به چند هزار سال قبل دوران جاهلیت بوده و در سطح فکر و اندیشه و خواسته های بسیار محدود و ابتدائی مردم جوامع آن دوران پایه گذاری شده و طی قرون هم آلوده به خرافات و موهومات گردیده اند تا حدودی قابل توجیه اند، ولی آلوده به خرافات و موهومات و به دور از عقل و منطق و خرد بودن دین و آئینی که در قرن نوزدهم به وجود آمده قابل توجیه نیست.

در تمام کتاب اقدس ویا در سایر نوشته هایی که به عنوان احکام و شریعت اصول و روش آئین بهائی نوشته شده مطلبی و موردی را نمیتوان یافت که تا زمان ظهور باب و بهاء گفته و نوشته نشده باشد. و یا بعد از آنها کاملتر و بهتر و منطقی تر از آن گفتار و نوشتار، از طرف افراد ویا جوامع ابراز و ارائه نشده باشد. در آئین بهاء نه تنها یک حکم و دستور تازه و بدیع و جامع و کاملی ارائه نشده، بلکه مواردی به چشم می خورد که هر خواننده ای را به تعجب و شگفتی وامی دارد!

خدای عالم و آدم، آفریننده تمام موجودات و گرداننده همه کائنات چه احتیاجی به وضو گرفتن و در روز چند بار خم و راست شدن و نماز خواندن، یا روزه و زکات و حج و غیره بشر دارد؟! حضرت بهاء بدعت ها و راه و روش های چند هزار ساله را گرفته با جرح و تعدیل یعنی کوتاه و شکسته و ناقص کردن اصول و بدعت های قبلی، احکام و شریعت دینی را ابداع و تحویل امت خود داده!، مثلاً به عوض قرآن به همان زبان و به همان خط و شکل، اقدس را ارائه نموده، به عوض مکه و اورشلیم خانه باب و خانه و مزار خود را زیارتگاه و قبله قرار داده (صفحه ۱۰۹ کتاب اقدس) حضرت اعلی ادای ۱۹ رکعت نماز را و حضرت بهاء ۹ رکعت را واجب دانسته و برای ادای نماز ذکر آیات به زبان عربی را مقرر کرده!، یک ایرانی فارسی زبان ویا یک آمریکایی، انگلیسی زبان معلوم نیست با زبان و جملات ثقیل عربی چه باید بکند؟! البته برای معاف بودن از فرایض نماز تسهیلاتی هم منظور شده!، مثلاً یک زن در دوره ماهیانه اش از خواندن نماز معاف است، ولی باید ۹۵ دفعه آیه **سبحان الله ذی الطلعه و الجمال**... را در روز سه بار ذکر کند تا بجای ادای نماز روزانه محسوب بشود.. (صفحه ۱۱۶ کتاب اقدس) (این آیه چه معنا و مفهومی دارد و چرا ۹۵ دفعه؟!، حضرت بهاء دانوبس!) یا اگر برای وضو گرفتن آب در دسترس نباشد، میتوان در موقع خواندن نماز (سه بار در روز) و هر بار ۵ دفعه آیه **بسم الله الاظهر الاظهر**... را خواند (صفحه ۵۸ کتاب اقدس) یا در صورت وقوع حوادث طبیعی از قبیل زلزله، کسوف و خسوف و دیگر پدیده های که موجب خوف است و آنها را از آفات سماوی محسوب می دارند، این نماز را ادا می کنند: **العظمة لله رب مایری و مالایری رب العالمین**... (صفحه ۱۱۵ کتاب اقدس)

یعنی با خواندن این نماز آفات سماوی و خطر زلزله و غیره برطرف می شود!. (قابل توجه دانشمندان مراکز زلزله سنجی و مطالعات فضایی!) یا در صورتی که شخصی مرتکب زنا بشود باید برای دفعه اول ۹ مثقال، برای بار دوم ۱۸ مثقال برای مرتبه سوم ۲۶ مثقال طلا ویا نقره به پردازد (صفحه ۵۰ کتاب اقدس) این چند نمونه جامع و کامل بودن و ساده و منطبق با احتیاجات جوامع بشری بودن و غیر خرافی بودن دین بهائی را نشان می دهد!.

## عدم تساوی حقوق مرد و زن

برخلاف ادعای بهائی ها، آئین بهائی نه تنها بدیع و جامع نیست، بلکه این آئین هم با پیروی از ادیان کهنه و قدیمی دیگر بدون در نظر گرفتن حقوق مساوی برای زن و مرد، پیرو راه وروش مردسالاری است، که بطور نمونه به چند مورد اشاره می شود.

\* مرد مجاز به گرفتن زن دیگر است، مرد حق دارد دختری که باکره نباشد با پس گرفتن مهریه و هزینه ها او را طلاق بدهد (صفحات ۵۲ و ۵۷ و ۱۶۶ و ۱۶۷ کتاب اقدس) به زن اختیار داشتن شوهر دیگر و یا طلاق دادن شوهر غیرباکر داده نشده!

**توضیح ۱:** زمانی که بهاء در ایران بوده سه زن عقدی داشته، وقتی به بغداد تبعید شده دارای دو زن بوده ( معلوم نیست زن سوم آتوقع فوت کرده و یا طلاق گرفته و یا این که حاضر به رفتن به بغداد نشده!) به هر حال چون در موقع نزول کتاب اقدس حضرت بهاء الله دارای دوزن بوده اجازه داشتن دوزن را صادر فرموده (صفحه ۱۶۶ و ۱۶۷ کتاب اقدس) و اگر دارای سه زن و یا بیشتر بود حتما تعدد زوجات را مجاز می دانست!

\* زن حق انتخاب شدن به عنوان عضویت بیت العدل اعظم را ندارد (صفحات ۵۲ و ۱۵۹ کتاب اقدس)

\* حج و زیارت بیت مبارک مخصوص مرد ها است (صفحات ۵۲ و ۱۴۴ کتاب اقدس)

\* حق زن در ارثیه کمتر از مرد است (صفحات ۵۴، ۵۵ و ۸۹ کتاب اقدس)

اولاد	۱۰۸۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم
زوج یا زوجه	۳۹۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم
پدر	۳۳۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم
مادر	۲۷۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم
برادر	۲۱۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم
خواهر	۱۵۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم
معلم	۹۰ سهم از ۲۵۲۰ سهم

بطوریکه ملاحظه می شود سهم مادر و دختر به علت زن بودن کمتر از سهم پدر و پسر است!، اصولاً معلوم نیست که این تقسیم بندی بمبنای چه محاسبه عقلی و علمی انجام شده؟!.

**توضیح ۲:** یکی از مواردی که بهائی ها با افتخار آن مورد را موجب مزیت و برتری و بدیع بودن آئین بهائی می دانند، این است که می گویند تنها دین بهائی است که به مقام معلم ارج و ارزشی قائل شده و معلم را جزء ورثه دانسته که از ماترک متوفی سهم می برد.

یکم : زمان برپایی ادیان قبلی علمی نبوده که معلمی وجود داشته باشد.

دوم : طبق جدول تقسیم ارثیه بشرح فوق از ۲۵۲۰ سهم ارثیه ۹۰ سهم متعلق به معلم است، با توجه به این که یک نفر از بدو شروع تا اتمام دوران تحصیل حداقل دارای صد نفر معلم می شود، این ۹۰ سهم ارث به کدام یک تعلق می گیرد؟ اصولاً پیدا کردن صدنفر که معلوم نیست کجا هستند؟ زنده هستند یا مرده؟ چه سهمی به هریک می رسد؟ آیا انجام چنین امری عملی است یا اینکه فقط جنبه شعار و تظاهر به متمدن و متجدد بودن دارد؟!، قدرشناسی از زحمات معلمین و ارج و احترام گذاشتن به آنها در اکثر جوامع متمدنی بدون اینکه بهایی باشند و یا اطلاعی از اوامر بها الله داشته باشند رعایت می شود و حتی در خیلی از کشور ها به خاطر بزرگداشت مقام معلم بدون اینکه احتیاجی به آیه و دستور باشد یک روز را به نام روز معلم تعیین کرده اند.

## موارد بدیهی و یا طنزآمیز:

سرگذشت و تاریخ انسان نشان می دهد که جوامع بشری در جهت پویایی و تکامل، طی هزاران سال همیشه رو به رشد و پیشرفت بوده، و طی این زمان طولانی بدون این که فلاسفه و دانشمندان و یا پیغمبران به آنها روش ها و اصول زندگی را بیاموزند برحسب احتیاج، انسان هابرای زندگی خودراه و روش های گوناگونی را انتخاب کرده اند که چنین مواردی جزء بدیهیات و عادات محسوب می شوند، مثلاً نخوردن مواد فاسد و یا ننوشیدن آب آلوده و گندیده، شکار و نحوه استفاده از گوشت حیوانات و پرندگان، دفن مرده و تقسیم ارث، شستشوی سرو صورت و نظافت، همیاری و همزیستی با انسان های دیگر، ازدواج و تشکیل خانواده و ووو ...

اگر در دوران جاهلیت افرادی پیدا شده که در جهت اصلاح و بهبود وضع جامعه و تکمیل راه و روش زندگی مطالب ساده و بدیهی را به عنوان پند و اندرز و تائید مجدداً گوشزد نموده اند جای تعجب نیست، ولی در قرن نوزدهم مواردی مطالب بسیار ساده و پیش پا افتاده را در قالب آیات نازل شده از طرف خداوند به اسم احکام بدیع و جدید و نغز به خورد انسان ها دادن علاوه بر فریب توهینی است به فهم و شعور انسان ها.

تعدادی از احکام صادر شده از طرف حضرت بهاء الله بسیار بدیهی و ابتدایی است، تعدادی جنبه طنز و شوخی دارد!، و بعضی دیگر بقدری غیر منطقی است که به اصطلاح در دکان هیچ عطاری پیدا نمی شود!

«حضرت بهاء الله فرموده اند آبی که رنگ و بویش تغییر کرده باشد برای نوشیدن و وضو گرفتن مناسب نیست» (صفحه ۷۱ آیه ۷۴) این موضوع به قدری بدیهی است که احتیاج به آیه نازل کردن نداشته، چون گاو هم آب گندیده را نمی نوشد چه برسد به انسان! بطوریکه در قبل اشاره شد صرفنظر از ذکر نوع وضو و تیمم در مورد شستن پا حضرت بهاء الله چنین آیه صادر فرموده اند:

«درباره شستن پا حضرت بهاء الله می فرمایند که استعمال آب گرم ارجح است، ولی آب سرد نیز جایز است» (صفحه ۲۱۷ کتاب اقدس) این موضوع به آن می ماند که به یک بچه گفته شود، وقتی بیرون از خانه می روی کفش به پوش، و اگر جوراب هم به پوشی بهتر است!، به اصطلاح معروف «ازکرامات شیخ ما چه عجب، شیر را خورد و گفت شیرین است!».

«حضرت بهاء الله فرموده اند که قتل نفس و حریق بیوت بطور عمد مجازاتش اعدام است» (صفحه ۱۶۳ کتاب اقدس) آتش زدن خانه یک خسارت مادی است که منطقیاً باید مجازات آن برابر با جبران خسارت و اخذ جریمه و یا زندان باشد نه اعدام! (قابل توجه مراجع قضائی و حقوقی!) «جمال اقدس ابهی در لوحی به نام احمد چنین مرقوم فرموده اند:

**فاحفظ یا احمد هذا اللوح ثم اقرأ فی ایامک ولا تکن من الصابرين فان الله قد قدر لقرارها اجر ماہ شهید»**

معنی نوشته چنین است:

«ای احمد این لوح را از بر کن (حفظ کن)، و آن را در روز بخوان، زیرا خدا اجر صد شهید را به خواننده آن میدهد»

خواندن مطالب یک لوح چه اهمیتی دارد که باید معادل اجر صد شهید (افرادی که در راه خدا و دین کشته می شوند) باشد؟!، بالاین حساب اگر شخصی در روز یک بار لوح احمد را بخواند بعد از چند سال دارای اجر هزاران شهید خواهد شد! (برای آخرت چه پس اندازی بهتر و ساده و مطمئن تر از این!)

طبق مطالب مندرج در کتاب اقدس، اشاره زیادی به نوشته شدن نامه هایی از طرف حضرت بهاء الله به امپراتور ها، سران کشور های اروپا و آمریکا شده که در آن نوشته ها حضرت بهاء الله آن هارا مملوک و خود را ملک الملوک نامیده!، به قدری این نوشته ها بی معنی و بی منطق است که ذکر آنها باعث اطاله کلام و تصدیع وقت خواننده می شود. اگر خواننده ای مایل باشد برای سرگرمی می تواند به کتاب اقدس (صفحات ۲۵، ۱۸۳، تا ۱۸۶) مراجعه بکند. بطور حتم این نوشته ها موجب خنده هر خواننده ای خواهد شد، و میتوان تصور کرد که در گذشته تا چه حد باعث انبساط خاطر و خنده امپراتوران و سران کشور ها شده!، آیا به یکی از این نامه ها ارجی گذاشته شده و جوابی داده شده؟!، الله ابهی میدانند و بس!

این مورد مرا به یاد موضوع مشابهی انداخت:

خیلی سال ها قبل از وقوع انقلاب اسلامی شخصی در تهران بود به نام شیبانی (اسم کوچکش را نمی دانم) گویا ایشان قبلاً دبیر فیزیک و شیمی بوده، ولی بعد ها به علت ناراحتی روانی بازنشسته شده بود.

آقای شیبانی برای آبادی و سبز و خرم کردن مناطق مرکزی و کویر ایران طرحی (بقول خودش پروژه ای) تهیه کرده بود و با پلی کپی کردن طرح به مقامات دولتی مراجعه و با سماجت و اصرار تمام می خواست که مثلاً نخست وزیر یا وزراء طرح را بخوانند و با قبول طرح آنرا به مورد اجرا بگذارند، و اجرای طرح را که مستلزم کار بسیار زیاد و هزینه سنگینی بود در چند مرحله تعیین و تامین هزینه آنرا به عهده شرکت نفت محول نموده بود، برای همین منظور دفتری تهیه کرده بود که اسم افراد مختلف را نوشته از آن ها در مورد طرحش نظر خواهی کرده و یا امضا گرفته بود.

خوب بخاطر دارم که رئیس دفتر آقای دکتر اقبال (مدیر عامل شرکت نفت) نوشته بود «طرح را ملاحظه فرمودند و گفتند در صورت تصویب از طرف هیئت دولت نسبت به تأمین هزینه آن اقدام خواهد شد!» (بطور قطع رئیس دفتر آقای دکتر اقبال برای رفع مزاحمت آقای شیبانی و سماجت و مراجعات مکرر ایشان جهت ملاقات با آقای دکتر اقبال چنین مطلبی را نوشته بود)

طرح عبارت بود از این که چون جبال البرز، مانند سدّ و دیواری مانع از نفوذ رطوبت دریای خزر به داخل ایران است، برای اینکه مناطق مرکزی و کویر تبدیل به مناطق سبز و خرم مثل شمال ایران بشود باید در چندین نقطه از رشته جبال البرز شکاف های بزرگی به وجود بیاید تا رطوبت دریای خزر به داخل ایران جریان پیدا کند!

فکر می کنم همانطور که طرح آقای شیبانی مورد تمسخر افراد قرار می گرفت پند و اندرز و یا به عبارت دیگر طرح جمال اقدس ابهی هم برای ایجاد «نظم بدیع جهانی» و «تشکیل اتحادیه جهانی بهائی» و «وحدت عالم انسانی» و یکی شدن خط و زبان همه ملل جهان و غیره هم باعث خنده سران کشور های دیگر شده، یا اصلاً جوابی نداده اند و یا اگر جوابی داده اند همانا در حد جواب رییس دفتر آقای دکتر اقبال بوده.

به هر حال اینها خلاصه کتاب اقدس و تعالیم و احکام من یظهر الله، بهاء الله، بها الابهی، هو الابهی، امری، جمال اقدس ابهی، جمال قدم، جمال مبارک، هیکل اطهر، جل ذکره الاعلی، لسان عظمت، اعظم الهی و القاب دیگر .... بود.

**توضیح:** جالب توجه اینکه امروز بهائی های متعصب و پیامبلغین ماهر که میخواهند باره احکام و دستورات و نوشته های بهاء الله صحبت بکنند، از هیچکدام از آیات و مطالبی که در اقدس نوشته شده سخنی بمیان نمی آورند!، بلکه یک سری گفتار معقول را در قالب الفاظ شیرین و منطقی ریخته و به صورت جملات ادبی و روحانی به نام آیات و دستورات حضرت بهاء الله

بخوردشوننده می دهند!، طبعاً چنین مطالب منطقی و شیرین و دلنشین میتواند باعث جلب و جذب یک فردنا آشنا با تاریخچه بهائیت و گفتار و نوشتار حضرت بهاء الله، به آئین بهائی بشود، بهائی های متعصب و مبلغین ماهر نمی گویند که این فرمایشات منطقی و نغز و روحانی حضرت بهاء الله در کدام کتاب نوشته شده؟! و یا چرا ارجاع به آیات مندرج در کتاب اقدس مطلبی نمی گویند؟!.

بهاء الله در سال ۱۸۹۳ میلادی در عکا درگذشت (صفحه ۶ کتاب اقدس) بطور یکه در قبل ذکر شد قبل از فوتش پسر بزرگ خود بنام عباس افندی ملقب به غصن اعظم یا عبدالبهاء را به جانشینی خود تعیین و قبر خودش را هم به عنوان قیله امت بهایی قرار داد.



بعد از فوت بهاء بر سر جانشینی بهاء بین عبدالبهاء و برادر کوچکش بنام میرزا محمد علی ملقب به غصن اصغر، کشمکش و نزاع شدید شروع شد (عین وضع پدرشان با میرزا یحیی صبح ازل) به هر حال عبدالبهاء و طرفدارانش به میرزا محمد علی غلبه کردند و به او به عوض غصن اصغر لقب ناقض اکبر داده و از میدان بدر کردند، و معلوم نشد آیا او را سربیه نیست کردند یا این که فرار کرد و در گوشه ای در گمنامی مرد. عبدالبهاء زعامت امت بهائی را بدست گرفت، چون طی مدت طولانی در زمان حیات پدرش به تمام فوت و فن کارها وارد شده بود، از طرف دیگر سواد و اطلاعاتش بیشتر از بهاء



الله بود، بازرنگی و سیاست و با تفسیر و تعبیر احکام بهاء الله و کتاب اقدس به امور بهایی هاسرو صورتی داد، تا زمان برپائی امپراتوری عثمانی با سازشکاری و تقیه به نحوی رضایت خاطر آنها را فراهم می کرد، بعد از شکست عثمانی در جنگ اول جهانی و جانشین شدن انگلیس در خاورمیانه، خودش را کاملاً در اختیار دولت انگلیس گذاشت و با

مراسم اهداء لقب Sir از طرف دولت انگلیس به عبدالبهاء

حمایت آن دولت با آزادی

تمام شروع به تبلیغ و توسعه آئین بهائی نمود، چون دولت تزاری روسیه هم از بین رفته بود و حکومت کمونیستی (اتحاد جماهیر شوروی) تشکیل و از حمایت بهائی ها دست کشیده بود لذا دولت انگلیس در جهت مقاصد سیاسی، بهائی ها و عبدالبهاء را مورد حمایت قرار داد و با بزرگداشت عبدالبهاء به او عنوان سر «Sir» داد.

عبدالبهاء بعد از ۲۹ سال حکومت موروثی در سال ۱۹۲۲ در عکا درگذشت (صفحه ۱۰ کتاب اقدس) و در نزدیک مزار بهاء الله دفن شد. عبدالبهائ قبل از فوت نوه خود به نام شوقی افندی ملقب به ولی امر الله یا حضرت مولی الوری را به جانشینی انتخاب کرده بود. شوقی افندی چون تحصیلاتش را در انگلستان به پایان رسانده و تبعه و مقیم کشور انگلستان بوده بسیار مورد توجه و حمایت دولت انگلیس قرار داشته، او هم مثل عبدالبهاء اقدام به نوشتن الواح به زبان انگلیسی تحت عنوان (God Passes by) یا قرن بدیع نموده، و در اواخر عمر خود اقدام به ترجمه کتاب اقدس به زبان انگلیسی کرده و یک سوم آن را هم ترجمه نموده بود. (در اینمورد هم مثل ترجمه فارسی جمله کوتاهی از یک آیه را گرفته و آن را تعبیر و تفسیر کرده). شوقی افندی در سال ۱۹۵۸ در انگلستان درگذشت (صفحه ۱۰ کتاب اقدس) مجدداً بر سر جانشینی بین بهائی ها کشمکش و چند دستگی شروع شد (تجدید جریانات دوران بهاء باصبح ازل و عبدالبهاء بابرادرش) از جمله یک نفر بهائی فرانسوی به نام میس ریمی و یک نفر ایرانی به نام جمشید معانی ادعای جانشینی داشتند، چون این کار باعث تفرقه و نتیجتاً موجب از بین رفتن بهائیت می شد، لذا سران بهائی مصلحت را در این دیدند که ولایت گروهی باشد. به همین جهت در سال ۱۹۶۸ در حیفاً تعداد ۹ نفر به نام اعضای بیت العدل اعظم انتخاب شدند و اداره امور بهائی ها و اجرای دستورات و احکام بهاءالله را به عهده گرفتند و در سال ۱۹۷۳ هم دارالتبلیغ بین المللی را تاسیس کردند. تا کنون نیز مرکز اداره بهائی ها در حیفاً به همین نحو دایر است.

این بود خلاصه ای از تاریخچه تشکیل بهائیت و اصول و مبانی دین بهاء.

**توضیح:** امروز مدافعین و مبلغین دین بهاء نوشته ها و احکام و اصول و عقایدی را در قالب جملات بسیار زیبا و منطقی و مردم پسند ریخته و بنام مبانی دین بهاء عرضه می کنند، که همه این ها طی چند دهه گذشته از طرف بیت العدل اعظم ساخته شده و بوسیله مبلغین بنام فرمایشات حضرت بهاء الله منتشر می شود!، در صورتیکه مبانی و اصول و احکام دین بهائی همان است که در کتاب اقدس بشرحی که گذشت نوشته و بنابه تائید بهائی ها و بیت العدل اعظم دستورات و احکام و نوشته حضرت بهاء الله است، ولی چون سران بهائی مخصوصاً اعضاء بیت العدل اعظم میدانند که محتوای کتاب اقدس چیست؟!، لذا یک سری مطالب ظاهر فریب ساختگی را به نام مبانی دین بهائی ارائه می دهند که اصلاً ارتباطی با گفته ها و نوشته های حضرت بهاءالله ندارند!، پس لازم است این مبانی و اصول ساخته شده از طرف بیت العدل را که مربوط به یک آئین ساختگی و من درآوردی است، تحت نام یک دین جدید معرفی بکنند دین بهائی!!.

مطالبی که بشرح فوق بیان گردید، و به نکاتی که اشاره شد، مشتبی است از خروار!، برای اینکه خواننده بخوبی پی به دستورات و احکام حضرت بهاء الله ببرد، حتماً باید کتاب اقدس را نوشته های عباس افندی (عبدالبهاء) و شوقی افندی (ولی امرالله) و بیت العدل اعظم را بخواند و با گفتار و نوشتار و ادعاهای امروز بهائی ها بسنجد تا بداند چه نوع تحریفات و تغییرات برای فریب دادن و گمراه کردن بعمل می آید!.

### قره العین (به نقل از نوشته احمدکسروی)

طاهره ملقب به قره العین دختر ملا صالح یکی از مجتهدین قزوین بوده، در مجاور منزلشان مدرسه ای برای خردسالان وجود داشته که طاهره هم در آنجا درس می خوانده. چون در منزل هم مباحثه هایی بین پدر و عموها و عموزاده ها که اکثراً آخوند بودند جریان داشته مطالبی در مورد کشاکش شیخی و متشرع و غیره به گوشش خورده و یاد گرفته بود. در بزرگسالی به عراق رفته و با سخنان و عقاید سید کاظم رشتی آشنا گردیده و از کسانی می بوده که چشم به راه امام زمان و گوش به شنیدن آواز او دوخته بوده این است همانکه پیدایش علی محمد باب را شنید پیروی او را پذیرفته و بایک شور شگفت آوری به هواداری از او برخاست.

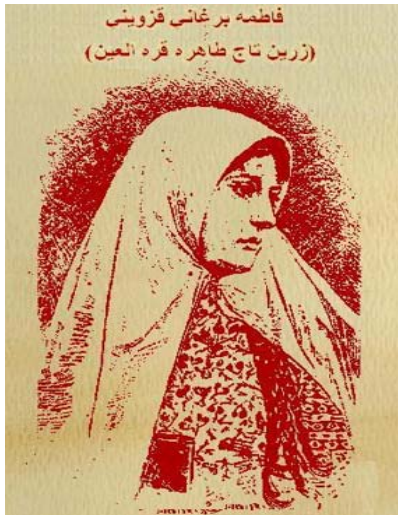
بعد از مراجعت از بغداد، در قزوین شوری به پا کرده که مورد مخالفت پدر و شوهر و برادرهایش قرار گرفته، چون بابیان حاجی ملا محمد تقی را که عموی او می بود کشتند و گمان همدستی به او میرفته، از خانه اش بیرون بسته و همراه کسانی از بابیان به تهران آمده و از آنجا به بدشت رفته که داستانش را نوشته اند.

آنچه بی گمان است که قره العین باب را ندیده و از سخنان او نیز جز بسیار کمی نشنیده بود و بی گفتگوست که شوریدگی او از مغز خودش بوده، از آن پندار هزار ساله امام زمان می بوده، از آن بافندگی های سید کاظم می بوده.

ما از یکسو گفته های باب را در دست داریم و سرمایه او را می شناسیم، از یکسو هم از حال قره العین آگاهییم و آنچه را مایه دیوانگی او بوده می دانیم، از شعرهایش نیک پیداست که در مغز او بد آموزی های شیعیان و پندار های صوفیان و بافندگی های مغز آشوب سید کاظم درهم آمیخته و تکانی دروی پدید آورده بود.

چنانکه گفتیم داستان قره العین شگفت آور است، ولی دلیلی از آن به سود بابی و بهائی نتوان در آورد، درکشش ها نیز زیان قره العین کمتر از سودش نبوده، در جستن (فرار) از خانه شوهر و همراهی اش با مردان و آن داستان دشت بدشت دستاویز دشمنان گردیده تا دستاویز دوستان!، این داستان در کتاب ها دیده می شود که خواهر عبدالباها (ورقه علیا) که بهائیان او را همپای فاطمه زهرا شیعیان می شمارند، در نامه خود به بهائیان تهران نوشته: «قره العین یک دفعه بی حکمتی کرد و هنوز از کله مردم نمی توانیم به در آوریم!» نمونه ای از اشعار قره العین:

بسلاسل الغم و البلا	جذبات شوقک الجمت
که دهند جان بره بلا	همه عاشقان شکسته دل
پی کشتن من بی گنه	اگر آن صنم زره ستم
فلقد رضیت بما رضی	لقد استقام بسیفه
من و رسم و راه قلندری	توبه ملک و جاه سکندری
وگر این بدست مرا سزا	اگر آن خوشست تو در خوری
بنما به ملک فنا وطن	بگذر منزل ما و من



فلقد بلغت بما نشأ	فاذا فعلت بمثل ذا
قدمی نهاد به بستم	سحری نگار ستمگرم
طلع الصباح كانما	فاذا رايت جما له
وشعاع طلعتك اعلى	لمعات وجهك اشرفت
نزنی؟ بزنی که بلی بلی	زچه روالست بر بکم
زولا چو کوس بلازدند	زجواب طبل الست او
سپه غم وحشم بلا	همه خیمه زد به در دلم
زنیم به قلّه طور دل	چه خوش آنکه آتش حیرتی
متد کد کا متزلزلا	فصککته وجعلته
همه شب زخیل کروبیان	پی خوان دعوت عشق او
که گروه غمزده الصلا	رسد این صفیر مهیمنی
که زدند صورت بلا برو	من و آن شه خوبرو
که انا الشهید به کربلا	به نشاط وقهقهه شد فرو
پی ساز من شد و برگ من	چو شنید ناله مرگ من
ویکی علی مجلجلا	فمئی الامهر ولا
چه معانی از این اشعار می آید؟؟ روی سخنش با که می بوده؟!.	
بنما به ملک فنا وطن»	«بگذر منزل ما و من
نزنی؟ بزنی که بلی بلی»	«زچه روالست بر بکم
پی ساز من شد و برگ من»	«چو شنید ناله مرگ من
به کی می گوید	که را می گوید

توضیح از نویسنده:

خوانندگان توجه دارند که ۱۵۰ سال قبل نه تنها در ایران بلکه در دنیا هم اثری از شعر نو نبود، ایشان با گفتن چنین اشعاری که نه وزن دارد و نه قافیه و نه معنی، دست به چنین کار بزرگ و حیرت آوری زده!

باینکه قرّة العین بهائی نبودارتباطی به مبحث بهائیت ندارد، ولی از آنجاکه امروز بهائی ها از او بُتی ساخته و بجهت تبلیغ بهائیت او را سنبل یک زن متمدن و آزاده، نویسنده و شاعره، شجاع و مبارز یاد می کنند که حضرت مریم و حضرت فاطمه و ژاندارک و یاجمیله بویاشاهم بپایش نمی رسند!، بنابراین لازم است که مختصری از تاریخچه زندگی او از کتاب تاریخ بیداری ایرانیان نوشته میرزا محمدناظم الاسلام بیان بشود:

زرین تاج قزوینی ملقب به طاهره قرّة العین (لقب قرّة العین را سیدعلی محمدباب به اوداده بود) فرزندحاجی ملا محمدصالح برغانی قزوینی یکی از آخوندهای معروف قزوین بود، در سال ۱۲۰۲ خورشیدی برابر با ۱۸۲۳ میلادی در قزوین به دنیا آمده و باپسر عموی خود ازدواج کرده و صاحب دوپسر و یک دختر بوده، در نوجوانی تحصیلات مقدماتی رانزد پدرش آموخته و مطالعاتی در فقه و اصول و کلام و زبان عربی داشته و با عقاید و نوشته های شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی (مراجع فرقه شیخیه) آشنا شده و شدیداً مجذوب فرقه شیخیه شده و برای دیدن سید کاظم رشتی خانه و همسر و فرزندان خود را رها کرده و با کاروانی به همراه مردان به کربلا می رود، زمانی که به کربلا می رسد، سید کاظم رشتی در گذشته بود، بنابراین از کربلا به بغداد می رود و مدت یکسال در آن شهر می ماند، چون باعث ایجاد ناآرامی هائی شده بود، حاکم عثمانی اورابه ایران برمی گرداند، چون در این موقع سیدعلی محمدباب شروع به ادعای



میانجی بودن بین امت شیعه و امام زمان را کرده بود، قره العین باینکه هیچوقت باب راننده بود، فقط به صرف نوشته ها و ادعایش یکی از پیروان و طرفداران متعصب باب گردید.

عموی قره العین (پدرشوهش) که مخالف باب بود بدست چند نفریابی کشته می شود، چون قره العین متهم به همدستی در این قتل می شود، شبانه از خانه فرار کرده به منطقه بدشت که تعدادی بابی در آنجا بودند می رود، روزی که سران بابی در محلی جمع شده بودن، قره العین با آرایش غلیظ و بدون حجاب وارد مجلس مردان می شود و با گفتار تند از آن هامی خواهد که بطرفداری از باب عملاً وارد میدان مبارزه بشوند و از شدت احساسات پیراهن خود را پاره می کند!، چنین عملی رابهائی ها بعنوان سمیل یک زن آزاده و شجاع می دانند که با چه رشادت و شجاعتی وارد مجلس مردان شد و حجاب از سرش برداشت!

نقل قول هائی درباره اینکه طاهره تعادل عقلی نداشته از شوهر و پدرش وجود دارد. در کتابی بنام کشف الحیل که بوسیله شخصی به نام عبدالحسین آیتی ملقب به «آواره» که یکی از یاران باب و بهاء و مدت بیست سال از پیروان معتقد و متعصب آئین باب و بهاء بود بعد از برگشت از آئین بهائی به تمام فریبکاری ها و کجروی های آئین های بابیه و بهائیه اشاره کرده و در مورد قره العین هم مطالبی نوشته.

## پیوست

نوشته‌ی از بهائیت چه میدانید؟ در حدود صد جلد تهیه و به تعدادی از دوستان و آشنایان یا افراد اهل علم و پژوهش ارسال شد.

در مدت زمان کوتاهی بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد و عده زیادی از جمله تعدادی از پیروان آئین بهائی و بیت العدل اعظم خواهان داشتن نوشته شدند، با توجه به استقبالی که به عمل آمد، تصمیم گرفتم با ذکر مطالب دیگر، نوشته را کاملتر تهیه و بعد ها منتشر بکنم. بنابراین تا آماده شدن آن نوشته ذکر مطلب جالبی را لازم دانستم، به همین جهت این مختصر را بصورت پیوست به نوشته اضافه کرده و تقدیم خوانندگان گرامی می‌کنم:

بعد از انتشار نوشته، چندین نفر از خوانندگان به عنوان موافق و تائید مطالب نوشته به من یا نامه نوشتند و یا تلفنی مذاکره کرده و خواهان تکثیر نوشته شدند، ضمناً چند نفری هم به عنوان مخالف با من گفتگو داشتند و یکی از این افراد به من تذکر داد و اظهار نمود «اگر نوشته شما را حمل بر غرض ورزی نکنم باید بگویم که اطلاعات شما در مورد آئین بهائی درست نیست، و به من گفت که کتابی را در مورد دین بهائی برایم خواهد فرستاد تا من به درستی از آئین بهائی مطلع بشوم» چندی قبل لطف کرده کتاب را برایم فرستادند که من به این طریق از لطفشان تشکر می‌کنم.

من در جواب به ایشان گفتم شاید روی تعصب نوشته من کاملاً مورد توجه شما قرار نگرفته، زیرا من هرآنچه نوشته‌ام نقل از دستورات و احکام حضرت بهاء الله در کتاب‌های ایقان و اقدس بوده، به اضافه مطالبی از نوشته‌های حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی را که در کتاب منتشر شده از طرف بیت العدل اعظم تحت عنوان «کتاب اقدس» به زبان فارسی و انگلیسی منتشر شده درج کرده‌ام، و برای اینکه حمل بر غرض ورزی و یا بی اطلاعی من نشود. از خواننده استدعا کرده‌ام اگر مواردی را به عنوان اشتباه و یا خدای نکرده تحریف شده دیدند، به من منت گذاشته و موارد را گوشزد بفرمایند و بگویند یا بنویسند کدام صفحه؟ کدام سطر؟ کدام جمله؟ اشتباه و یا غلط است و صحیح آن را با ذکر دلیل یاد آور بشوند، در صورت درست بودن ایراد، من با نهایت احترام از آن شخص سپاسگزار خواهم بود، ولی تا امروز کسی چنین مطالبی را به من گوشزد نکرده، چون اصل مطالب مندرج در نوشته‌ام برگرفته از کتاب‌های ایقان و اقدس و فرمایشات حضرت بهاء الله و عبدالبهاء و شوقی ربانی است. ایراد شما به نوشته‌های من ایراد به احکام و دستورات حضرت بهاء و حضرات عبدالبهاء و شوقی افندی است! (زبانم لال!!) و جرم چنین گستاخی در آئین بهائی نا بخشودنی و طرد روحانی است!، و اما اگر ایراد شما بر این است که من به علت غرض ورزی و یا بی اطلاعی مطالب غیر واقع و یا تحریف شده را نوشته‌ام، برای چندمین بار از شما واز همه خوانندگان استدعا دارم که به من بگویند، کدام صفحه؟ کدام سطر؟ کدام جمله درست نیست؟! و اما در مورد کتابی که برای من فرستاده اند تا من با خواندن آن پی به حقیقت و واقعیت آئین بهائی ببرم، به مطالب زیر اشاره می‌کنم:

روی جلد کتاب با تصویری از تخت جمشید با عنوان «ایران آینده» نوشته جمشیدفنائیان، در ۲۵۶ صفحه با سرفصل‌های بشرح زیر چاپ شده:

پیشگفتار - شکوه و اقتدار ایران باستان - انحطاط ایران - طلوع آئین نو - مخالفت با آئین جدید - عواقب دشمنی با پیامبران الهی - پیش بینی وقایع اخیر - ایران امروز - عدم دخالت در سیاست - ایرانی پیشرو - شکوه و عظمت ایران فردا

در کتاب به جهت معرفی نویسنده مطالبی در مورد سوابق و درجات علمی او چیزی نوشته نشده، ولی طبق تحقیقی که من کرده‌ام، گویا ایشان قبلاً افسر شهربانی بوده، به هر صورت

فردی است متعصب دست به قلم، باتوجه به نحوه نوشته هایش بایدیکی از مبلغین آئین بهائی باشد، چون طرز بیان مطالب و استدلال کاملاً مشابه باموعظه و گفتار و نوشتار آخوندها است!، به این معنی که باانتخاب عنوان چشمگیر روی جلدکتاب به نام «ایران آینده» و عکس تخت جمشید، فکرهرکسی به این نکته جلب می شودکه کتاب یک اثرپژوهشی تاریخی است!، ولی باخواندن چندصفحه اول، خواننده متوجه می شودکه بحث ازتاریخ ایران باستان و عظمت و شکوه دوران امپراتوری های هخامنشی و اشکانی و ساسانی و و بزرگداشت کوروش و داریوش و تجلیل ازمنشور کوروش درمورد حقوق بشر و غیره به نوعی جلب توجه خواننده و ادا کردن او به مطالعه بقیه کتاب است!، البته در این قسمت هیچ موضوع و مطلب تازه ای نیست، زیرا درهزاران کتابی که از طرف نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی نوشته شده و یا در کتاب های تاریخ که در مدارس تدریس می شود چنین مطالبی کامل تر و مشروح تر نوشته شده، خواننده پس از خواندن چند صفحه اول از خود می پرسد، علت نوشتن این کتاب چیست؟ ولی در بخش انحطاط ایران به یک باره اصل موضوع و نیت نویسنده معلوم می شود، و نویسنده مطلب را چنین بیان میکند؛

**«حضرت عبدالبهاء علت العلل تدنی ایرانی و انحطاط ایرانیان را در ضعف مبانی معنوی و اخلاقی قوم و نیز فساد و شرارت و دنیا پرستی زعمای مذهب زرتشت دانسته و در چند جمله سیر سقوط امپراتوری ایران را روشن می کند».**

با توجه به اینکه صدها متفکر و محقق و مورخ ایرانی و غیر ایرانی با تجزیه و تحلیل مسایل اجتماعی، مذهبی، ارضی، سوق الجیشی، اقتصادی و غیره با ذکر دلایل کاملاً عقلی و علمی در مورد علل شکست حکومت ساسانی کتاب های پژوهشی متعددی نوشته اند، بعد از ۱۲۰۰ سال گفتار حضرت بهاء و عبدالبهاء غیب گویی و بیان کلام آسمانی نمیتواند باشد!

همانطورکه درسطور قبل بیان شد، طرز نگارش آقای جمشید فنائیان که حتماً از لحاظ روحانی و تبلیغی دارای مقام ممتازی است، (چون نوشته اند برای گفتگو و مصاحبه به کشور های مختلف مسافرت می کنند) عیناً شبیه شگرد گفتار و نوشتار آخوند ها است مثلاً اگر آخوندی در مجلس ترحیم شخصی، صحبت می کند، اول با ذکر مطالبی درمورد صفات انسانی و مکارم اخلاقی و موقعیت اجتماعی و... متوفا صحبت می کند، چون نظرش داغ کردن مجلس و گریاندن حضار است بلافاصله به صحرای کربلا می زند و از سر بریده امام حسین و دست های قطع شده حضرت عباس و کودکان یتیم و بی سرپرست و گرسنه و تشنه مسلم یاد می کند! یعنی اگر کسی ساعت ها پای منبر آخوندی بنشیند او ده ها موضوع و مطالب بی سرو ته را به هم بافته و با شگرد خاص تحویل شنونده می دهد بطوری که اگر شنونده مقدمه حرف هایش را با موخره مقایسه کند می بیند که اصلاً مطالب ارتباطی به هم ندارند! جسارتاً باید بگویم که متأسفانه این کتاب هم کاملاً مشابه گفتار و نوشتار آخوند ها است.

با پوزش از خوانندگان به جهت اجتناب از طول کلام، محتوای کتاب ۲۵۶ صفحه را بطور خلاصه می نویسم:

نویسنده درموارد مختلف جملاتی از کتاب اقدس را که به زبان عربی است با گذاشتن حرکت (اعراب —) روی واژه ها، عملاً کلام آسمانی و نوشته های حضرت بهاء را تغییر داده! باتوجه به اینکه بنابه فرمایش حضرت بهاء، هرگونه تغییر و تبدیل درگفتار و نوشتار آن حضرت، عمل غیر مجاز می باشد!

در تمام کتاب سعی نویسنده در اثبات چهار موضوع به شرح زیر است:  
یک - رد افسانه امام دوازدهم و غیبت او و همچنین ظهور او به عنوان امام زمان یا مهدی قائم.

دو - ختم دوران ادیان سلف و ظهور دین نوین به روایت کتاب های تورات و انجیل و قرآن و حدیث های نقل شده از زبان حضرت رسول و ده ها کتاب منتشرشده، که همگی دلالت بر این دارند که ظهور باب و بهاء یک امر الهی و گفتار و نوشتارشان کلام آسمانی و ربانی است.

سه - بهائیت معتقد به جهان وطنی نیست، بلکه چون ایران محل طلوع دنور آسمانی (باب و بهاء) است، مورد توجه و علاقه حضرت بهاء بوده به همین جهت شکوه و عظمت ایران مورد درخواست بهائی ها است.

چهار - به بهائی هانهایت ظلم و بیعدالتی روا شده و همچنین طبق دستورات حضرت بهاء، بهائی ها هرگز در سیاست دخالت نمی کنند.

گو اینکه من از بحث و مجادله احتراز دارم، آن هم با فرد متعصب جزمی و یا فردی که به دلایلی وظیفه کتمان حقایق و واقعیت ها و نوشتن چنین مطالبی را به عهده دارد، ولی چون هموطن بهائی ندیده و شناخته ام لطف کرده و کتاب را برایم فرستاده؛ نخواندن کتاب و اظهار نظر نکردن خود را بی حرمتی به ایشان می دانستم و اجباراً این چند سطر را در مورد چهار مطلب فوق می نویسم:

یک - مدارک و نوشته هایی که از طرف صدها نفر محقق و مورخ عرب و ایرانی و اروپایی در مورد تولد و تحول مذهب شیعه نوشته شده بطور انکار ناپذیر نشان می دهد، همانگونه که در نوشته «از بهائیت چه میدانید» ذکر شده وجود امام دوازدهم و غیبت او و ظهور مجددش صدر صد یک حيله عوام فریبانه و سراپا دروغ و موهومی بود که بعد از فوت امام یازدهم در سال ۸۷۳ میلادی از طرف یک شخص شیاد بنام عثمان ابن سعید عنوان شد، بعد از گذشت تقریباً ۹ قرن همین موضوع مجدداً از طرف شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی دوباره رواج پیدا کرد، عده ای برای اینکه به اصطلاح از این نمذ کلاهی داشته باشند از جمله جوانی بنام سید علی محمد خود را میانجی «باب» بین امام زمان و امت شیعه نامید، چون دید دکانش گرفته رسماً ادعای امام زمان بودن را کرد با توجه به اینکه نوشته های مستندی از آن زمان و ادعای باب در دست است، ولی رهبران جامعه بهائی با توجه به مسخره بودن و غیرقابل قبول بودن چنین ادعائی، امروز در صدد انحراف افکار و رد ادعاهای قبلی هستند و به نظر خود با زرنگی راه را دارند عوض می کنند. گو اینکه به وضوح اساس ادعای باب مبتنی بر اعتقادات شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی است، که بر اصل وجود امام دوازدهم و غیبت او و انتظار برای ظهور او استوار است این هر دو عملاً بانی و باعث ایجاد شدن فرقه بابیه و بهائیه بودند و باب و بهاء و عبدالبهاء و شوقی افندی به کرات از آنها با احترام و ستایش نام برده اند. معلوم نیست چگونه نویسنده به سادگی این برجسب میانجی یا باب بین امام زمان و سپس ادعای امام موعود و مهدی بودن را می خواهد از پیشانی باب پاک کند؟!، و او را به عنوان فرستاده خدا و مبشر ظهور حضرت بهاء الله قلمداد بکند؟!، و در این مورد چنین می نویسد:

«مکتبی که پس از یازده امام ساخته و پرداخته شد منشاء خرافه پرستی و اوهم گرائی گردید. امام موهومی ساخته شد و برای اثبات و ابقاء وجودش اکاذیب و موهومات ساخته و تراویده گشت. او را در اماکن گوناگون جای دادند، و زمانی در چاه سامره فروبردند، وقتی در شهر های موهوم جابلقا و جابلصا مسکن دادند...»

اگر بقول نویسنده این ها اباطیل و مزخرفات است، بطور یقین و مستند، این نوشته ها و عقاید مربوط به شیادانی چون عثمان ابن سعید و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی است که طبق

مطالب نوشته شده در ایقان و اقدس مورد احترام و استناد باب و بهاء بوده اند! (ولی بنابه مصلحت روز، امروز جزو اکاذیب و موهومات حساب می شوند!!)

دو - نویسنده مدعی است که خداوند در کتاب های تورات و انجیل و قرآن محدود بودن و ختم ادیان قبلی را فرموده و لزوم ظهور دین جدید را متذکر شده، و برای اثبات، متوسل به نقل قول از زبان محمد شده و به احادیثی که هیچکدام پایه عقلی و علمی ندارند و مستند به مدرکی نیستند استناد می کند! و ظهور باب و بهاء را امر الهی و گفتار و نوشتارشان را کلام آسمانی و ربانی نامیده و برای اثبات ادعای خود به کتاب های سراپا دروغ و موهومی چون؛ مشارق الانوار نوشته شیخ حسن العدوی، اوصاف مهدی نوشته علی القاری الهروی، فتوحات مکیه نوشته شیخ ابن العربی، بحار الانوار نوشته ملا محمد باقر مجلسی و... استناد نموده و نتیجه گیری کرده که ذات و جوهر حضرت باب و بهاء پرتوی از ذات الهی است، که دارای قدرت دانش و بینش فوق بشری بوده و از طریق کشف شهود، واقف به تمام امور زمان حال و آینده بودند و به مدد قدرت الهی و امداد غیبی!، تمام حوادث آینده را پیشگویی فرموده اند، و میگویند که به زودی تمام ملل جهان با پی بردن به مظهریت حضرت بهاء الله با هدایت نور الهی از تاریکی ظلمت و جهل بیرون آمده و در روشنی انوار الهی قرار خواهند گرفت» (یعنی بهایی شدن)

قضایوت در مورد استناد به احادیث و کتاب هایی چون بحار الانوار و اعتقاد داشتن در قرن بیست و یکم به اینکه شخصی دارای قوای فوق بشر و ماورا الطبیعیه (متا فیزیک) بوده و به تمام حوادث حال و آینده جهان از طریق امداد و نیرو های غیبی واقف باشد به عهده خرد و قضایوت خواننده است.

سه - هر جاننداری به لانه و آشیانه خود علاقه دارد، پس انسان نمیتواند از این حس طبیعی برکنار باشد، وقتی آئین باب و بهاء با مخالفت وزندان و تبعید و کشتن روبرو گردید و به خارج از ایران منتقل شد، اصول آئین بهاء بر پایه تشکیل وحدت عالم انسانی، حکومت جهانی (نظم بدیع جهانی) در جهت تشکیل اتحادیه جهانی بهائی برپا گردید، صرفنظر از ظاهر آراسته چنین نظریه ای، عملاً تا امروز هیچ کشوری و هیچ ملتی حاضر نشده که مرز های کشورش را از بین ببرد و یا زبان و دینش را با دیگر ملل یکی بکند. بعد از گذشت ۱۶۰ سال که گفته بهاء الله به حقیقت نپیوست، زعمای فرقه بهائی با توجه به غیر عملی بودن چنین نظریه ای در مقابل ایراد معترضین به عقیده بی وطنی و یا داشتن عقیده جهان وطنی، امروز تغییر جهت داده و عاشق خاک پاک وطن شده و با اشاره به فرمایشات و پیش گوئی های حضرت بهاء الله میگویند چون ایران زادگاه حضرت بهاء الله بود و به آن خاک علاقه خاصی داشتند، پس بنا به خواست ایشان بزودی ایرانیان آئین بهائی (دین بهاء) را قبول کرده و سرآمد ملل و کشور های جهان خواهند شد.

چهار - نویسنده با صراحت می نویسد که بهائی ها در نهایت محرومیت و محدودیت به سربرده و به آن ها هیچگونه حق و حقوقی قایل نبودند! هموطن عزیز؛ درست است که طبق نظریه ماکیاول استفاده از هر وسیله ای برای رسیدن به هدف مجاز دانسته شده، ولی نه تا این حد بی انصافی و دروغگوئی!

هیچکس منکر ظلم و اجحافی که در دوران حکومت قاجاریه و دوره جمهوری اسلامی به ملت ایران از جمله به بابی ها و بهائی ها شده و می شود نیست، ولی ادعای شما در دوران حکومت پهلوی اخلاقاً و وجداناً درست نیست، نمی خواهم اسم بیرم ولی حداقل در دوره محمد رضا شاه پهلوی خیلی از افراد بهائی در بالاترین مقامات لشگری و کشوری و اقتصادی قرار داشتند از قبیل نخست وزیر، وزیر جنگ، وزراء چند وزارتخانه، شخص دوم ساواک، رئیس هواپیمایی ملی ایران (هما) مدیر امور حقوقی و قرارداد ها و قائم مقام مدیر عامل شرکت

نفت ایران، مقامات عالی سازمان برنامه و سایر سازمان های دولتی، صاحبان صنایع و شرکت های بزرگ تجارتي و ساختمانی و مقاطعه کاری، تلویزیون، بانک ها، و... که اکثراً هم فراماسون بودند! (به نقل از کتاب فراماسونری در ایران نوشته اسماعیل رائین و یادداشت های علم جلد اول صفحه ۱۳۶ - جلد دوم ۳۵۳ - جلد سوم صفحه ۱۴۲)

اگر به درستی وقایع گذشته و علل سقوط سلطنت محمد رضا شاه پهلوی مورد بررسی قرار گیرد بخوبی دیده می شود که یکی از عوامل سقوط رژیم گذشته وجود چنان افرادی بود که باعث ترویج فساد و نابسامانی در ارکان مملکت و ایجاد عدم رضایت عموم شدند و کشور و مردم ایران را به این روز سیاه نشانند!

آیا مقامی بالاتر از سپهبد دکتر ایادی می شناسید که با داشتن عنوان دکتر مخصوص شاه دارای قدرتی بود بیشتر از نخست وزیر و وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش؟!، این شخص که بابر خورداری از حمایت محمد رضا شاه و در اختیار داشتن چندین سازمان بزرگ ارتشی و غیر ارتشی و اعمال نفوذ در اکثر معاملات دولتی، خود و همدینانش و اطرافیان صد ها میلیون دلار سوء استفاده کردند!، که برای نمونه از یک گوسفند دار سنگسری می توان نام برد که تحت حمایت دکتر ایادی و سپهبد صنیعی و دیگر بهائیان صاحب صدها میلیون دلار ثروت نامشروع شد و سهام اکثر بانک های خصوصی را هم با تهدید و زور تصاحب کرد! همین سپهبد ایادی دزد و خائن و نمک شناس بعد از انقلاب ملایان، در جواب یک مصاحبه گر تلویزیون فرانسه که از او علت سقوط حکومت محمد رضا شاه را پرسید با نهایت وقاحت گفت:

«من دکتر محمد رضا بودم، ولی چون روانپزشک نبودم نمی دانستم که او مریض روانی است و من سالها دکتر یک آدم دیوانه بوده ام!».

آیا این همه مقامات و امتیازات در جهت تضییع حق و حقوق و محرومیت و محدودیت برای اقلیت بهائی بود؟!.

آیا انتظار داشتید که محمد رضا شاه تاج و تخت خود را دودستی تقدیم یکی از احباء می کرد، آیا داشتن چنان مقامات لشگری و کشوری دخالت در سیاست نیست؟!.

اگر هست؟!، لطفا مطالب مندرج در صفحه ۱۶۴ کتاب خود را که تماماً خلاف واقع است را حذف بفرمائید. چون داشتن آن مقامات و انجام آن اعمال با ادعای شما و فرمایشات حضرت بهاء الله تطبیق نمی کند!.

در خاتمه چند موردی از کتاب «ایران آینده» را عیناً نقل می کنم تا خواننده بدانند داستان و صحنه سازی ها و دروغ پردازی ها در جهت انحراف افکار و گمراهی مردم بمنظور جلب به آئین بهائی تا چه اندازه بر پایه عوامفریبی و دروغگوئی قرار دارد :

«ملا حسین بشرویه و ۳۱۳ تن از یارانش از کارگر و طلبه و برزگر و کسبه که در قلعه شیخ طبرسی محاصره شده و از لحاظ آذوقه در مضیقه بسر می بردند فقط با استفاده از شمشیر توانستند قشون ۳۰۰۰۰ نفری ارتش حکومت ایران را به زانو در آورند (با در نظر گرفتن اینکه قشون ایران آن موقع داری توپ و تفنگ بود) ملا حسین بشرویه هنگام تحریر دستش میلرزید ولی بایک ضربت مرد و تفنگ و درخت را شش قطعه کرد» (صفحه ۴۵)

نویسنده با شرح مفصل مدعی است که حضرت بهاء الله با ارسال نامه به اکثر امپراتوران و سران کشور های اروپائی ظهور و رسالت خود و طلوع آئین الهی را یاد آور شده و پذیرفتن دین بهائی را به آن ها متذکر شدند، چون آن ها به دعوت حضرت بهاء الله توجه نکردند خاندان و سلطنت و حکومتشان و از گون شد، سپس می افزاید:

«ماری ملکه رومانی دیانت بهاء الله را پذیرفت» (صفحه ۷۵)

ولی نمی نویسد که سلطنت او هم واژگون شد و ماری بقیه عمرش را در نهایت فقر و بدبختی و بیماری در اسپانیا بسر برد و درگوشه دیری جان سپرد!.

در مورد اعدام باب مدعی است که اول ۷۵۰ نفر فوج ارامنه را مأمور اعدام باب کردند، بعد از شلیک گلوله ها به سینه باب، دیدند گلوله ها کارگر نشد، پس فوج خاص ناصری را مأمور اعدام او کردند (صفحه ۱۱۴ و ۱۱۵) ولی توضیح نمی دهد، اولاً برای کشتن یک نفر اسیر دست بسته چه احتیاجی به ۷۵۰ نفر سرباز بوده؟ ثانیاً بار اول که به قدرت خداوندی گلوله های فوج ارامنه به سینه حضرت باب اثر نکرده به چه علت بار دوم گلوله های فوج ناصری که حتماً هم مسلمان بودند اثر کرده و خدا به داد امام زمانش نرسیده؟! سپس اضافه می کند:

«از هفتصد و پنجاه سربازی که بر سینه حضرت باب شلیک کردند، دویست و پنجاه تن از آنان در زیر دیوار قدیمی شهر بر اثر زلزله مدفون شدند و از بقیه پانصد تن دیگر دو سال پس از شهادت حضرت باب در همان شهر تبریز به فرمان ناصرالدین شاه اعدام گشتند و دوبار بر آنان شلیک شد!».

این چند نمونه ای از مطالب مندرج در کتاب ۲۵۶ صفحه ای است که از طرف یکی از مبلغین بلند پایه آئین بهائیت نوشته و در چند نوبت و نسخ زیاد از طرف بیت العدل اعظم منتشر شده، و در تائید و تعریف این کتاب، عالی ترین مرجع آئین بهائی (بیت العدل اعظم) چنین نوشته:

«این رساله هم از جهت مناسبت محتویات با احتیاجات حاضر و هم از جهت استحکام دلایل و حسن بیان و لطف کلام و روانی ترکیب نگارش قابلیت انتشار دارد، حسن استنباط مولف و تطبیق حقایق متداوله با بیانات مبارکه و تعالیم عصریه امر بکمال ظرافت و لطافت است». هیئت بین المللی نقد و بررسی تالیفات فارسی

برای هر خواننده ای با خواندن مطالب فوق این سؤال مطرح می شود: چگونه ملا حسین بشرویه با ۳۱۳ نفر یارانش، که اکثر آنها افراد ساده از قبیل کارگر و طلبه و برزگر و کسبه و غیر نظامی و تعلیم ندیده بودند توانستند با شمشیر ۳۰۰۰۰ نفر قشون حکومت را که دارای توپ و تفنگ هم بودند به زانودر بیاورند؟!.

چگونه ملا حسین بشرویه که دستش می لرزید با یک ضربت شمشیر، مرد و تفنگ و درخت را شش قطعه کرد؟! از نظر عقلی و عملی هر جسمی در اثر یک ضربت برنده به دو نیم می شود نه شش قطعه!.

وقتی در مذهب شیعه روایت شق القمر مورد قبول است، پذیرش چنین ادعائی هم در آئین بهائی غیر عادی نیست!.

باتوجه به اسناد و مدارک موجود و نوشته چندین نویسنده ایرانی و غیر ایرانی بطور یقین جریان کشته شدن باب به شرحی است که در کتاب «از بهائیت چه میدانید؟» نقل شده؛ ولی نویسنده کتاب «ایران آینده» برای اثبات رسالت و حقانیت باب، اقدام به ساختن چنین داستان مسخره ای نموده!، آنچه که تا کنون مرسوم بوده و اکثر مردم هم یا دیده و یا خوانده و شنیده اند برای اعدام یکنفر، بطور معمول سه یا چهار نفر تیر انداز تعیین می کنند، چگونه با وجود یک فوج ۷۵۰ نفری گلوله ها به سینه حضرت باب اثر نکرده؟!، این نویسنده گرامی به خیال خود و به غلط یا خواننده را بسیار ساده لوح تصور کرده و یا چنان تعصب جلوی چشمش را گرفته که نابخردانه به اهمیّت رقم و عدد توجه ننموده!، چون اگر ۷۵۰ نفر سرباز به ردیف بغل هم بایستند صافی به درازای یک زمین فوتبال تشکیل می شود!.

اگر از نویسنده محترم و یا دیگر بهائی های معتقد و متعصب درباره امکان عملی بودن موارد فوق سؤال شود خواهند گفت این ها همه از کرامات و معجزات الهی است و به همین جهت باب و بهاء الله مافوق بشر و پرتو الهی و امام زمان و جانشین خدا هستند!

کتاب پُر است از این مطالب و مسائل و صحنه سازی ها و دروغ پردازی ها، در هر صورت مربوط به نظرات و اعتقادات مذهبی نویسنده است و قبول و یا رد آن ها منوط به خرد و قضاوت خواننده می باشد. ولی نویسنده غیر منصفانه و به غلط به موردی اشاره کرده، چون به جامعه ایرانی مربوط می شود مجبور به جوابگویی هستم. ایشان چنین قلمفرسایی فرموده اند:

«چنانچه در کتاب پاسخ به تاریخ شخصی که ظاهراً زمام مملکت را در دست داشته به تکرار براین نکته تاکید می کند که همواره حامی و مدافع و مروج مذهب شیعه اثنی عشری بوده و...»

یکم - بنابه ادعای نویسنده و تائیدیبت العدل اعظم که مولف کتاب رباحسن استنباط معرفی کرده اند، اگر این فرد دارای سواد و شعور درستی بود با خواندن کتاب می فهمید که نویسنده کتاب کیست!، آری آقای نویسنده باحسن استنباط!، ایشان شخصی نبوده بلکه پادشاه مملکت به نام محمد رضا شاه پهلوی بوده که شما به عنوان نظامی سالیان زیاد هر صبحگاه برای سلامتی او دعا کرده و از دست او درجه گرفته اید!

دوم - ظاهراً زمام مملکت را در دست نداشته، بلکه واقعاً در دست داشته.  
سوم - مذهب شیعه اثنی عشری که ساخته و پرداخته افراد شیادی چون عثمان ابن سعید، شیخ احمد احسائی سید کاظم رشتی که نوشته ها و حرف هایشان مورد استناد و خودشان هم بی نهایت مورد احترام و تعریف و تمجید میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی نوری بوده اند، و همچنین مذهب اثنی عشری با انقلاب مشروطیت بدبختانه و متأسفانه به جهت حضور و نفوذ آخوندهائی چون سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی و شیخ فضل الله نوری و غیره به بیراهه کشیده شد و قانون اساسی تهیه گردید که به غلط مذهب شیعه اثنی عشری را مذهب رسمی کشور ایران اعلام و پادشاه را ملزم به حفظ مذهب شیعه اثنی عشری نموده، پس این قانون که به محمد رضا شاه به ارث رسیده بود او را ملزم می کرد که بگوید «من حامی و مدافع و مروج مذهب شیعه اثنی عشری هستم».

بیشتر منظور من از نوشتن و بازگ کردن این حقایق کوشش برای بازگرداندن افراد بهائی متعصب و یا موظف نیست، تمام هدف و کوشش من برای آگاهی دادن و روشنگری برای نسل جوان ایران است که امروز تحت بدترین شکنجه های روحی و جسمی و محرومیت های مالی و اجتماعی قرار گرفته و بخاطر نجات از دست اهریمنان خیانتکار و جنایتکار جمهوری اسلامی خود را به هر آب و آتشی می زند.

**توای جوان ایرانی مبادا بخاطر این همه ناملایماتی که دیده ای و نفرتی که از دکانداران دین پیدا کرده ای، تحت تأثیر تبلیغات گسترده و ظاهر فریب بدتری قرار بگیری و به اصطلاح از چاله درآمده و به چاه بیفتی!**

با آرزوی رهایی بشریت از چنگال دکانداران دین و جهل و تعصب و خرافات و موهومات.



## سخنی با خوانندگان:

خواننده گرامی مطالبی را که ملاحظه فرمودید عین نوشته های مندرج در کتاب اقدس و کتاب تبلیغی «ایران آینده» است که برای امکان مراجعه به اصل و تطبیق آن ها، عین آیه ها و یا جمله ها را با شماره صفحات ذکر کرده ام.

می دانم که افراد متعصب، متحجر الفکر بهائی مرا متهم به دشمنی با بهائیت و یا مأموریت از طرف جمهوری اسلامی برای نفی دین بهاء خواهند نمود! ولی من با وجدان و خاطری آسوده می گویم آنچه که گفته و یا نوشته ام محصول سالها مطالعاتم است در جهت روشنگری.

امیدوارم این نوشته مختصر من وسیله ای باشد برای نسل جوان که با مسایل اجتماعی با خرد و اندیشه مواجه بشوند، نه توارث و تعصب.

چون صحبت از جمهوری اسلامی پیش آمد ذکر مطلب کوتاه زیر را لازم دانستم.

شبهات زیادی در مورد برپایی آئین بهائی و حکومت خمینی وجود دارد. چون هر دو ساخته و پرداخته سیاست خارجی بودند که به وسیله ملا ها و آخوند ها به مرحله اجرا درآمدند، قبر و مزار بهاء و خمینی که با این عظمت ساخته و تبدیل به بتکده ای شده در نوع خود بی نظیراند، گواهی که خمینی رسماً خود را نایب امام زمان یا امام عصر خواند ولی تلویحاً به اطرافیان خود یاد داد تا او را امام بخوانند (مثل باب و بهاء) دستورات و احکام او را به نام ولی فقیه واجب الاجرا بدانند (مثل احکام بهاء) پول هایی که از طرف مردم پرداخت می شود (به هر علت و عذوبهانی ای ولو دریافت به جبر و به زور) به نام او و به حساب او ریخته بشود (مثل حق الله) اگر اجل مهلتش می داد حتماً مثل بهاء پسرش را جانشین خود می کرد. پس ملاحظه می کنید که فرق چندانی بین باب و بهاء و خمینی نیست. چون هر سه پیرو مکتب سیاسی شیعه گری و هر سه عامل سیاست استعماری دول بیگانه بودند!

فکر می کنم بعد از چند سال پیروان خمینی یا ادعای امام سیزدهم بودن را خواهند کرد یا که اورا فرستاده شده از طرف خدا خواند و مقام پیغمبری و یاجانشینی خدا را به او قائل خواهند شد.

در خاتمه غیر از آن گروه متعصب که حاضر به شنیدن کلمه ای برخلاف باور های خود نیستند و آن گروه که منافعشان در رد هر نوع واقعیت و حقیقت و دفاع سفسطه آمیز از دین بهاء است، به غیر از این دو گروه از همه خواهران و برادران بهائی که صرفاً در جهت دست یابی به حقیقت و واقعیت هستند استدعا دارم نوشته مرا بدون تعصب به دقت بخوانند اگر مورد خلاقی دیدند باخرد و دانش و بینش خود و با منطق و دلیل به من متذکر بشوند که کدام صفحه، کدام سطر، کدام جمله غیر واقع و یا تحریف شده و غلط است!

قبلاً از راهنمایی های افراد روشنفکر و واقعگرا و حقیقت جو سپاسگزاری می کنم.

نادر پیمایی      جون ۲۰۰۴ سنديگو - كاليفرنيا

